

پژوهشی در تاریخ سیاسی و نظامی

دودمان غوری

۲۰

نگارنده در شماره ۵ سال یازدهم مجله بررسیهای تاریخی مقدمه‌ای بر تاریخ غوریان تحت عنوان «پژوهشی در تاریخ سیاسی و نظامی دودمان غوری» نگاشته و در آن کوشش نمود تا این دودمان ایرانی را به علاقمندان بشناساند.

این خاندان گرچه در تاریخ ایران گمنام نیست ولی تاکنون چنانکه باید و شاید پژوهشی دقیق و علمی درباره‌اش بعمل نیامده و ارزش‌های سیاسی، میهنی و هنری شاهان محلی آن روشن نشده است و تنها در بعضی از کتابهای تاریخ مطالبی مختصر و مبهم که اغلب نادرست هم میباشد ذکر شده است. همانطور که در بخش نخست این بحث بدان اشاره شد، نویسندگان هم عصر امرا و سلاطین غوری مانند منهاج‌الدین عثمان بن سراج‌الدین جوزجانی، فخرالدین مبارکشاه مررودی، نظامی سمرقندی و تاریخ‌نویسان و جغرافیادانانی چون ابن اثیر، خواندمیر، بیهقی، میرخواند، عتبی، حمدالله مستوفی و... همه جسته‌گریخته مطالبی درباره سرزمین غور و دودمان غوری نوشته‌اند که شامل مطالب بسیار مهمی میباشد ولی پژوهشگر دقیق نباید همه‌ی گفته‌های آنان را بپذیرد

چون متأسفانه در تاریخ دوران اسلامی ایران اغلب جریان‌های سیاسی، بسبب تعصب‌های خاص مذهبی، تغییر داده شده است و از سوئی بندرت درباره اوضاع اجتماعی و هنر و زندگی مردم بحثی بمیان آمده است.

جای بسی تأسف است که تاریخ‌دانان قرون اخیر و نویسندگان کنونی هم نسبت به این دودمان اصیل ایرانی بی توجه بوده و هیچگونه زحمتی در روشن کردن تاریخ این خاندان بخود نداده‌اند.

خوشبختانه باستان‌شناسان اروپائی در سالهای اخیر در سرزمین غور و بویژه در پایتخت غور فیروزکوه دست بکاوشهایی زده‌اند و نگارنده از نتیجه پژوهشهای آنان و همچنان از کتابهایی که توسط تاریخ‌نویسان هندی و اروپایی نوشته شده است استفاده شایان برده است.

کوشش نگارنده در نوشتن این مطالب برآن بوده و میباشد که گوشه‌ای از تاریخ ایران را به جوانان و علاقمندان میهن بشناساند و اگر هرآینه در این کار موفق باشد زحمات خود را ما جور می‌شمارد. در بخش نخست (شماره ۵ سال یازدهم) درباره امیران غوری و دو تن از سلاطین آن دودمان یعنی سیف‌الدین سوری و بهاء‌الدین سام گفتگو بعمل آمد و اکنون بدنباله مطالب پرداخته میشود:

علاءالدین حسین جهانسوز (۵۴۴ تا ۵۶۶ هـ ق برابر با ۱۷۰۸ تا ۱۷۱۹ شاهنشاهی) پس از مرگ بهاء‌الدین سام، که در راه غزنه اتفاق افتاد، علاءالدین حسین به سلطنت غور رسید.

تاریخ‌نویسان از تاریخ تولد و آغاز زندگی وی چیزی بجا نگذاشته‌اند و تنها مطلبی که از دوران جوانی او بدست ما رسیده آن است که او در رشته ادبیات و الهیات و فنون نظامی، که در آنزمان لازمه شاهزادگان بود، تحصیل کرده و آشنائی کامل داشته است.

عوفی دیوان اشعار علاءالدین حسین را در کتابخانه پیردوات‌دار در سمرقند مطالعه کرده و اشعار او را پرازطنزهای شاعرانه دانسته است و در زمان عوفی دیوان مزبور بعنوان يك اثر مشهور خواننده میشده است.^۱

بسبب طبع شعر و لطافت خاطر و ذوق ادبی وی بود که سلطان سنجر، بهنگام اسارت، او را ندیم و همدم خود کرده بود.^۲ و مسلماً در اثر همین علاقه وی به شعر و ادبیات بوده است که فخرالدین مبارکشاه بن حسین مرورودی، که از شعرای مشهور آن زمان بوده، کتاب نسب‌نامه‌ی سلاطین غور را بنام وی آغاز کرده است و نظامی عروضی سمرقندی نیز مدت‌ها ملازم وی بوده و در دربار او بسر می‌برده است.^۳

بطوریکه معروف است، علاءالدین حسین در نظر داشته است، انوری را، که در هجو وی شعری گفته بوده است، بدربار خود بکشاند (شاید بمنظور تنبیه وی؟) ولی موفق نشده است.^۴ علاءالدین حسین هنگامیکه خبر مرگت بهاءالدین را شنید در اواسط سال ۵۴۴ هجری ۱۷۰۸ شاهنشاهی بتخت سلطنت غور

۱- عوفی ج ۱ ص ۹-۳۸، در متن کتاب چاپ‌لیدن «کتابخانه سرد و آبدار سمرقند» نوشته شده است.

۲- علاءالدین حسین به‌هنگام اسارت در دربار سنجر شعری سروده که بیت اول آن چنین است:

«بگرفت و نکشت شه مرا در صف کین هر چند بدم کشتنی از روی یقین...»
 رک جوزجانی ج ۱ ص ۳۴۷ و ۳۴۲/ خواننده میر ج ۲ ص ۶۰۳.

۳- مبارکشاه ص ۷ سرآغاز / جوزجانی ج ۱ ص ۲۸۳ / خوافی ج ۲ ص ۲۲۶ / نظامی عروضی:

چهارمقاله چاپ ششم تهران ۱۳۴۱ ص ۵ و ۱۳۲

۴- عوفی ص ۹-۱۳۸

نشست^۵ و سپس بدون فوت وقت بیپانه گرفتن انتقام، سپاهیان خود را آماده کرده و با ارتش پنجاه هزار نفری^۶ خود بسوی غزنه پیراه افتاد. بهرامشاه غزنوی از حرکت ارتش غوری آگاه گردید و با اطمینان به ارتش تازه نفس هندی و سپاهیان غزنه، پایتخت خود را ترک کرد و از راه رنج و تگینا بادهسپار زمین داور شد تا راه را بردشمن ببندد. هنگامیکه سپاهیان دو رقیب در دشت زمین داور در برابر یکدیگر قرار گرفتند، بهرامشاه سفرائی نزد علاءالدین فرستاد تا او را ضمن تهدید، از جنگ بازدارد، ولی علاءالدین پاسخ فرستاد که وی برای گرفتن انتقام قتل غیر عادلانه دو برادر خویش آماده جنگ است و به تصمیم خود پابرجا میباشد. پس از آنکه این گفتگوها نتیجه‌ای نداد هر دو سپاه خود را برای نبرد آماده کردند.

دولت‌شاه پسر بهرامشاه که فرمانده سواره نظام فیلمهای جنگی بود به سپاه غور حمله برد. سربازان پیاده غوری، بدستور علاءالدین حسین، دست به حمله نظامی زده، صف خود را شکافته راه را برای آنها باز کردند ولی بلافاصله اطراف سواره نظام دولت‌شاه را گرفته او و سربازانش را قتل عام کردند.

این شکست اثری بد بر سربازان بهرامشاه نهاد پس ناچار عقب‌نشینی کردند. بهرامشاه در حال عقب‌نشینی هنگامیکه به محلی بنام جوش آب‌گرم، نزدیک تگینا باده رسید در صدد جنگ مجدد برآمد ولی این بار نیز شکست خورده با عجله به غزنه بازگشت. در آنجا مجدداً سپاهیان تار و مار شده را جمع کرده در صدد دفاع

۵- جوزجانی ج ۱ ص ۳۴۱ / خوافی ج ۲ ص ۲۴۳. این نویسنده تاریخ بتخت نشستن علاءالدین حسین را سال ۵۴۵ هـ ق ذکر کرده است / غفاری قزوینی ص ۱۴۱ و هندوشاه ص ۵۶

۶- نظامی عروضی ص ۵ و ۴۶ / میرخواند ج ۴ ص ۳۱۴

برآمد ولی یار سوم نیز دچار شکست گردید . علاءالدین بدون از دست دادن وقت شهر غزنه را با حمله ای برق آسا اشغال کرد و فرمان داد تا مدت هفت شبانه روز شهر را به آتش کشیدند و بناهای سلاطین غزنوی ، با استثنای چند ساختمان ، همه را خراب کردند . در این میان غارت و کشتار طرفداران بهرامشاه با شدت هر چه تمامتر ادامه داشت و حتی گروهی از زنان غزنه را که شایع بود در هنگام اسارت سیف الدین سوری بدنبال او براه افتاده و بادق و آواز اشعار توهین آمیزی خوانده بودند در حمامی زندانی و با بستن منفذهای آن همه را خفه کردند .^۷

علاءالدین حسین فرمانی نیز صادر کرد تا مکانی را که در آن سیف الدین سوری و وزیرش سید مجدالدین موسوی را بدار زده بودند با خاک یکسان سازند سپس چند سید اهل غزنه را وادار کرد تا توبره هایی از خاک غزنه را بگردن آویخته به فیروزکوه

۷- بیهقی ج ۱ ص ۳-۴۲۲ / جوزجانی ص ۴-۳۴۳ / نظامی ص ۴۶ / ابن اثیر ج ۱۱ ص ۹-۱۰۸ / خواند میر ج ۲ ص ۳-۶۰۲ / مبارکشاه ص ۹-۴۳۷ و ۱-۴۸۰ / غفاری ص ۱۴۱ / هندوشاه ص ۵۱ لین پول : طبقات سلاطین اسلام ص ۲۶۲- فروریختن کتابخانه سلطنتی غزنه نیز ممکن است در اثر همین آتش سوزی رخ داده باشد (رک ابن اثیر ج ۱۰ ص ۱۶۳ و تاریخ الحکا ص ۶۹) از طرفی احتمالاً خراب شدن قصر لشکرک بازار در نزدیکی بست و درکنار رود هیلمند (هیرومند) نیز در همین زمان رخ داده است (رک Auboyer... S. 546 ابن اثیر تاریخ فتح غزنه بدست سلطان علاءالدین حسین را جمادی الاولی سنه ۵۴۳ ذکر کرده است (ابن اثیر، چاپ بیروت، ج ۱۱، ص ۱۳۵ و ۱۶۵) همچنین رک :

Vincent, A. Smith: The Oxford History of India 3. Ed. Oxford 1958, p. 232ff. / Müller, S. 175 / Schlosser's Weltgeschichte..., S. 546 / Wilber, Donald N. : Afghanistan its people its society its culture, N. Y. 1962, p. 14 / Clifford, Mary Louise : The land and people of Afghanistan, Edinburg 1963, p. 98 / Frayser - Tytler : Afghanistan a study..., p. 27 / Umberto. Scerrato : East and West, vol. 13, Nos. 4, Rome Dec. 1962 / Wibber, Donald N. : Afghanistan its people its society its culture, New Haren 1962, p. 14.

حمل کنند. در آنجا بدستور وی آن خاک را با خون آن چند سید آمیخته در بنای چند قلعه بکار بردند. چنانچه ادعای فخر مدبر و بناکتی را قبول کنیم، در این واقعه بیش از شصت هزار تاهفتاد هزار نفر کشته شده‌اند.^۸ و برطبق روایت جوزجانی و دیگران که واقعه غزنه را، مانند فخر مدبر، بر مبنای شایعات بیان کرده است، علاءالدین دستور نبش قبر تمام پادشاهان غزنوی بجز محمود و ابراهیم را صادر کرده بوده است.^۹

در هر صورت، تاریخ‌نویسان همه از رفتار خشن علاءالدین انتقاد کرده‌اند و جوزجانی اولین کسی است که بوی لقب جهانسوز داده است.^{۱۰}

علاءالدین حسین بعد از آنکه انتقام خود را کشید و مردم شهر را مطیع و منقاد خود کرد، برای ارضای بیشتر خاطر خود ایباتی بامضمونهای عالی و مملو از تحسین و تمجید خویش ساخت و سپس لباس سوگواری پوشیده هفت شبانه روز بر سر قبر برادرانش مراسم عزاداری بجا آورد آنگاه دستور داد تا جسد آنها را در صندوقهایی نهادند و همراه خود به غور برده در آنجا آنها را در جوار مزار اسلاف خویش دفن کرد.^{۱۱}

۸- مبارکشاه: آداب‌الحرب... ص ۴۳۷/ بناکتی، فخرالدین ابوسلیمان داودبن تاج‌الدین: تاریخ بناکتی چاپ تهران ۱۳۴۸ ص ۳۳۳/ بیسقی ج ۱ ص ۴۲۳/ هندوشاه ص ۵۲

۹- جوزجانی ج ۱ ص ۳۴۴/ خواند میر ج ۲ ص ۶۰۲/ هندوشاه ص ۵۲
۱۰- جوزجانی ج ۱ ص ۳۳۷ بعد/ غفاری: تاریخ جهان آرا چاپ تهران ۱۳۴۳ ص ۱۴۱/ بیسقی ج ۱ ص ۴۲۳/ خواند میر ج ۲ ص ۶۰۳ و همچنین

Fletcher, Arnold: Afghanistan Highway..., p. 35 / Frayser - Tytler..., W. K.,..., p. 27 / Clifford..., p. 98 / Umberto, Scerrato, p. 265.

۱۱- جوزجانی ج ۱ ص ۳۴۵ و ۳۴۶

قطعه‌ای که علاءالدین در مدح خود سروده است چنین آغاز می‌گردد:

آنم که هست فخر ز عالم زمانه را
آنم که هست جور ز بدلم خزانه را
انگشت دست خویش بدندان کند عدو
چون برزه کمان نهم انگشتواره را . . .

علاءالدین حسین پیش از بازگشت بسوی غور، وضع هرج و مرج غزنه را آرام کرده و در دوباره سازی و پرگرداندن آن منطقه بحالت اولیه‌اش بسیار کوشید آنگاه از راه بست و زمین داور به پایتخت خود بازگشت. بست در آن زمان شهری مشهور و مرکز بازرگانی بود و برخلاف گفته‌ی بعضی تاریخ‌نویسان، علاءالدین این شهر را ویران نکرده است چون مدارک باستان‌شناسی نشان می‌دهد که این شهر فقط اندکی خسارت دیده، سپس دوباره مرمت یافته است.^{۱۲}

این شهر که از دوران پارتها سابقه تاریخی دارد، در قرن اول اسلامی نیز یکی از مراکز مهم بازرگانی بوده و در حمله مغول مانند سایر شهرهای این ناحیه خراب و نابود شده است. یکی از آثار هنری و زیبای این شهر، که خوشبختانه تاکنون نیز برجای مانده است، دروازه قوسی شکل مسجد قلعه بست می‌باشد، که بعقیده باستان‌شناسان به سبک معماری دوران غوریان یا خوارزمشاهیان بنا گردیده و احتمالاً قبل از حمله مغول یعنی در زمان علاءالدین حسین خرابی یافته است.^{۱۳}

12— Schlumberger, Le palais ghaznavide lashkari Bazar. Syria XXIX, 1952, p. 251.

13— Auboyer : Afghanistan und seine Kunst, S. 58f. / Scerrato, Umberto : Monument Grosser Kulturen, Islam, Wiesbaden 1974, S. 63—4.

یکی دیگر از نقاطی که مورد این حمله قرار گرفته و آسیب دیده است قصر معروف غزنویان بنام لشکری بازار است که در محل پیوستن ازغنداب و هیلمند واقع بوده و به عقیده چند نفر از باستانشناسان خرابی اول آن بدستور علاءالدین حسین صورت گرفته است.^{۱۴}

تاریخنویسان درباره‌ی این جنگ و سرنوشت بهرامشاه عقاید ضد و نقیضی دارند. عده‌ای از آنها از جمله بیمه‌قی، فخر مدبر، خواندمیر و بناکتی عقیده دارند که بهرامشاه قبل از حمله علاءالدین حسین به غزنه وفات کرده است.^{۱۵} ولی مسلم است که بهرامشاه در آن جنگ رهبری سپاهیان را برعهده داشته است. حتی خواندمیر که در یک جا مرگ بهرامشاه را قبل از حمله علاءالدین به غزنه ذکر کرده است در جای دیگر مینویسد: «و قول اصح آنکه بین‌الجانبین چند کت مقاتله روی نمود» و یا بگفته جوزجانی و دیگران «سه کت از پیش علاءالدین غوری منہزم گشت».^{۱۶}

در حال با توجه به عقاید بیشتر این مورخان، بهرامشاه پس از سه بار شکست به هند فرار کرده است. علاءالدین حسین قبل از بازگشت به غور، یکی از سران لشکری خود بنام امیرخان را با پنج هزار سپاهی در غزنه مستقر و او را مأمور حفاظت آن ناحیه کرد. امیرخان مردی خشن و ستمگر بوده است.

14— Ibid, S. 59.

۱۵— بیمه‌قی ج ۱ ص ۴۲۲ / مبارکشاه ص ۴۸۰ / خواندمیر ج ۲ ص ۶۰۲ /

نظامی عروضی ص ۴۶ : «سلطان بهرامشاه از پیش او برفت» / بناکتی ص ۲۲۹

۱۶— خواندمیر ج ۲ جزء ۴ ص ۶۰۲ / جوزجانی ج ۱ ص ۲۴۲ و ۳-۲۴۱

و همچنین هندوشاه ص ۵۲ و Mojumdar, p. 96

مبارکشاه فخرمدبر در باره دوران حکومت وی داستانی نقل کرده می نویسد که غزنه بطور معجزه آسایی بوسیله شخصی روحانی بنام خواجه ابوالموید از جور و ستم امیرخان نجات یافته است. نتیجه این معجزه آن بود که ناگهان لشکری عظیم در نزدیکی غزنه ظاهر شده و امیرخان از ترس آن با همه ی لشکریانش غزنه را ترك و فرار کرده است.^{۱۷}

در واقع ظهور معجزه آسای این لشکر عظیم چیزی جز بازگشت بهرامشاه همراه سپاهیان تازه اش، از هند نبوده است. حقیقت تاریخی این افسانه توسط يك سند تاریخ دار^{۱۸} تأیید شده است که بر طبق آن بهرامشاه قبل از ربیع الاول سال ۵۴۵ هجری (۱۷۰۹ شاهنشاهی) به غزنه بازگشته است یعنی زمانی که علاءالدین حسین دز غور سرگرم اعزام قشون به هرات و مشغول زد و خورد با سلطان سنجر بوده است.^{۱۹}

در هر صورت بهرامشاه پس از اخراج امیرخان مدتها در غزنه بوده و بسال ۵۵۲ هجری (۱۷۱۶ شاهنشاهی) در آن شهر درگذشته است.^{۲۰}

۱۷- مبارکشاه ص ۴۲۷ بعد / بیهقی ج ۱ ص ۶۰- ۲۵۹

۱۸- جوینی، اتابك: عتبه الكتبه تهران ۱۳۲۹ ص ۸۹ (نامه سلطان سنجر به بهرامشاه مورخ ربیع الاول ۵۴۵ هجری در مورد همکاری وی برای جنگ بر ضد علاءالدین حسین)

۱۹- جوزجانی ج ۱ ص ۲۴۱: «چون علاءالدین به غور بازگشت، بهرامشاه به غزنه آمده و فوت کرد» همچنین ر- ك:

Sourdcl-Thomine-Stelle arabe de Bust, Arabica III 1956, p. 225—364 /

Mojumdar, p. 96

۲۰- ابن اثیر چاپ بیروت ج ۱۱ ص ۱۵۱ / بیهقی ج ۱ ص ۳۱۶ تاریخ مرك او را به اشتباه ۵۴۷ ذکر کرده است. جوزجانی آغاز حکومت بهرامشاه را سال ۵۱۲ و مدت سلطنت او را ۴۱ سال دانسته و نوشته است که باین حساب همان سال ۵۵۲ میشود (جوزجانی ج ۱ ص ۲-۲۴۱) و هندوشاه ص ۵۲

علاءالدین حسین چندی بعد نسبت به برادر زادگان خود غیاث‌الدین و شهاب‌الدین (معزالدین) بدگمان شد و پس از مقرر کردن مبلغی وجه نقد بعنوان مخارج روزمره، آنها را در دژ نظامی و جیرستان زندانی کرد.^{۲۱} سبب بدگمانی او فقط توسط ابن اثیر ذکر گردیده است که طبق آن علاءالدین حسین نواحی سنگه، تیول قبلی بهاءالدین سام و گرمسیر قندهار و تگیناباد را به آن دو برادر تفویض کرده بوده است و این دو برادر در آن نواحی سیاست بسیار ملایمی در پیش گرفته و با بذل و بخشش‌های فراوان خود باعث توجه مردم نسبت بخود شده بودند تا در موقع مناسب از حمایت آنها در مقاصد سیاسی خود استفاده کنند.

این موضوع و رفتار جاه طلبانه آنها بگوش علاءالدین حسین رسید^{۲۲} و باعث آن بدگمانی شده بود و بهمین علت تا پایان زندگی خود آن دو برادر در زندان قلعه و جیرستان تحت نظر و مقیدنگه - داشته بود.

لشگرکشی علاءالدین حسین به هرات

هنگامیکه علاءالدین حسین در غور سرگرم تجهیز سپاه بود، خسرو شاه پسر بهرامشاه غزنوی سپاه بزرگی در لاهور فراهم کرد

۲۱- جوزجانی ج ۱ ص ۳۴۶ / خواند میر ج ۲ ص ۴۰۰ (علاءالدین قبلا این دو برادر را بحکومت غزنه منصوب کرده بود ؟) / هندوشاه ص ۵۶ .

۲۲- ابن اثیر چاپ اوپسالا ج ۱۱ ص ۱۰۹ و چاپ بیروت ص ۱۶۶ / ابوالفضل بیهقی از ابن اثیر نقل کرده مینویسد که علاءالدین حسین برادرزادگان خود را بند نکرده بلکه ایشان را به ایالت سنجه (سنگه) تعیین نمود و چون با مردم خوش رفتاری میکردند نام ایشان بلند شد و مردم به آنها روی آوردند . جمعی از اهل حسد میان آنها را بچنگ انداختند ... (بیهقی ج ۲ ص ۸-۹۴۷ و همچنین میرخواند ج ۴ ص ۷-۶۳۶ و هندوشاه ص ۵۶ .

و بسوی غزنه حمله آورد. علاءالدین که در صدد حمله به هرات بود میل داشت که با او از در صلح درآید، باین طریق که خسرو شاه شهر و قلعه تگیناباد را بوی واگذارده و به غزنه قناعت کند. ولی خسرو شاه که به کمک و پشتیبانی سنجر اطمینان داشت حاضر بصلح نگردید. برحسب اتفاق در این موقع گرفتاریهای سلطان سنجر بعد اعلای خود رسیده بود و نمی توانست به او کمک کند. خسرو شاه که از این جهت ناامید شده بود ناچار غزنه را ترک و به لاهور فرار کرد. وی در همانجا ماند تا آنکه در سال ۵۵۵ هجری (اوایل سال ۱۷۱۹ شاهنشاهی) درگذشت.^{۲۳}

پیروزی غزنه علاءالدین را ترغیب کرد تا بتلافی پشتیبانیهای سلطان سنجر از بهرامشاه، که منجر بقتل سیفالدین سوری شده بود، با وی بجنگ برخیزد، بویژه آنکه در آن زمان سلطان سنجر دوران سقوط خود را طی می کرد و دشمنانش از هرسو آماده تا بودی وی بودند. علاءالدین در آغاز برای نشان دادن خود مختاری خویش از پرداخت باج و خراج مقرر به سنجر امتناع ورزید.^{۲۴}

در این لحظات، وضع مغشوش و درهم سیاسی هرات در اوایل سال ۵۴۵ هجری، (۱۷۰۹ شاهنشاهی) بهترین موقع برای حمله علاءالدین حسین و اجرای نقشه انتقام جویانه وی بود. علی چتری تیولدار هرات، که بگفته طعن آمیز راوندی و خواندمیر «سلطان سنجر او را از مرتبه مسخرگی بدرجه امارت رسانیده بود» نیز با پشتیبانی مردم ستمدیده آن شهر، که آرزوی آزادی خود را داشتند، برضد سنجر قیام کرده بود.^{۲۵}

۲۳- بیهقی ج ۱ ص ۴-۴۲۳ / جوزجانی ج ۱ ص ۲۴۳

۲۴- جوزجانی ج ۱ ص ۳۴۶

۲۵- خواندمیر ج ۲ جزء ۳ ص ۵۱۰ / راوندی ص ۱۷۶ / ابن اثیر چاپ بیروت

ج ۱۱ ص ۱۶۴ و چاپ اوپسالا ص ۱۰۸

علاءالدین حسین و علی چتری برای تحکیم وضع خود در برابر سلطان سنجر با هم متحد شدند و علاءالدین در اوایل ربیع الاول سال ۵۴۵ (۱۷۰۹ شاهنشاهی) از دعوت علی چتری استقبال کرد و وارد هرات گردید ولی کوشش کرد تا در امور سیاسی هرات ابدأ دخالتی نکند و وضع مردم را بحال خود باقی گذارد.

علاءالدین در آنجا برای فریب سنجر، دستور داد تا خطبه را طبق معمول بنام وی بخوانند ولی سنجر که از ماجرا با خبر شده بود از مر و بسوی هرات حرکت کرد و پیامهایی برای متحدانش از جمله تاجالدین سیستانی و بهرامشاه فرستاد و لزوم تشکیل نیروی واحدی را تأکید کرد.^{۲۶} در آن موقع بهرامشاه هنوز از ضربه خرد کننده‌ای که علاءالدین حسین بر او وارد کرده بود رنج می‌برد و تاجالدین سیستانی بهترین تیولدار وفادار سنجر هم این سیاست را، که با کمک بسنجر دشمن جدیدی برای خود فراهم سازد، ابلهانه دانسته، به بهانه‌ای از همکاری سرباز زد. در یک چنین موقعیتی سنجر دریافت که عقب نشینی و انتظار برای فرصتی مناسبتر طریق عقل است.

شگر گشی به بلخ و جنگ با سنجر

پیروزی علاءالدین در بدست آوردن کمک، او را تشویق کرد که از وضع وخیم سیاسی سنجر استفاده کند و با اصطلاح از آب گل آلود ماهی بگیرد. در این میان در تخارستان، سرحد شمالی غز هم، دو دستگی‌هایی بوجود آمده بود.

۲۶- جوینی اتابک : عتبه الکتبه ص ۸۹ / ابن اثیر چاپ بیروت ج ۱۱

ص ۱۵۱ و ۱۶۴

امیرزنگی بن خلیفه، حاکم تخارستان، با امیر قماج حکمران دست نشانده سنجر در بلخ، اختلاف پیدا کرده بود لذا غزهای ساکن در منطقه حکومتی خود را بکمک طلبیده آنها را برضد قماج تجهیز کرده بود ولی امیر قماج با دادن وعده‌های فریبنده، غزها را بسوی خود کشانید و بالاخره در جنگی که میان آن دورقیب رخ داد امیر قماج پیروز شد و توانست امیر زنگی و پسرش را اسیر کرده بقتل رساند.^{۲۷}

علاءالدین از مدتها پیش به تخارستان نظر انداخته بود و بهمین سبب بمنظور پیشبرد خیال خود نظر غزها را بسوی خود جلب کرد و شروع به توسعه متصرفات خود در مرز شمالی بامیان کرد، ولی امیر قماج سر راه او قرار گرفت. در اینجا غزها چون منافع بیشتری نصیبشان میشد به پشتیبانی علاءالدین برخاسته باعث شکست قماج گردیدند. علاءالدین بلافاصله پس از این پیروزی بامیان و تخارستان را تصاحب کرد.^{۲۸}

سنجر از پیشرفت‌های علاءالدین نگران شده رهسپار مرز بلخ گردید و از ازدوی سلطنتی خود در حومه بلخ باز دیگر نامه‌ای به بهرامشاه نوشته^{۲۹} از او تقاضای همکاری کرد. علاءالدین که شهر بلخ را در تصرف داشت با حمله سنجر ناچار شد آن منطقه را ترک کند.^{۳۰} سنجر بزودی دریافت که از طرف بهرامشاه کمکی عاید او نخواهد گردید لذا چون از نیروی نظامی غزها اطلاع داشت

۲۷- ابن اثیر چاپ بیروت ج ۱۱ ص ۱۷۸ بعد

۲۸- همان منبع و همان صفحه‌ها

۲۹- جوینی «تاریخ»: عتبه‌الکتبه ص ۹۱

۳۰- ابن اثیر چاپ بیروت ج ۱۱ ص ۱۷۹

با اعطای مزیت‌های زیادی توانست آنها را بکمک خود طلبیده^{۳۱} در صدد سرکوبی علاءالدین و علی چتری برآمد.

علاءالدین نیز همراه متحد خود، علی چتری، برای جلوگیری از نفوذ سنجر بسوی وی حرکت کرد. دو سپاه در اوبه، واقع در دره هریرود، برای جنگی قطعی رودرروی هم قرار گرفتند. در باره تاریخ وقوع این جنگ اغلب تاریخ‌نویسان یا سکوت یا آنکه سال ۵۴۵ هجری برابر ۱۷۰۹ شاهنشاهی را ذکر کرده‌اند. نظامی عروضی سمرقندی که منسوب به دودمان غوری بوده و بگفته خودش: «... من بنده در هرات چون متواری‌گونه همی‌گشتم...» تاریخ این جنگ را سال ۵۴۷ (برابر ۱۷۱۱ شاهنشاهی) ذکر کرده است که مسلماً تاریخ صحیح‌تری می‌باشد.^{۳۲}

علاءالدین چون از وفاداری سربازان ترک و غز لشکر خود اطمینان کامل نداشت دستور داد تا بمنظور پایداری و استقامت آنها، یک روز قبل از آغاز جنگ، آب هریرود را به زمینهای پشت جبهه جاری سازند. در آغاز جنگ، شش هزار سرباز غز و ترک، لشکر علاءالدین حسین و علی چتری را - طبق قرار و توطئه قبلی - ترک کرده به اردوی سنجر پیوستند. این عمل لطمه شدیدی به روح جنگاوری سپاه غوریان وارد آورد و دست بفرار زدند. در این کشمکش عده‌ی بسیار زیادی در گل ولای فرو رفته بدست دشمن کشته شدند. علاءالدین و علی چتری نیز دستگیر شده بحضور سلطان سنجر برده شدند. وی دستور داد تا فوراً علی چتری را

۳۱- همان منبع

۳۲- نظامی ص ۱۰۴ و ۱۳۲ / ونیز : خوافی ج ۲ ص ۲۴۴ / خواند میر ج ۲

ص ۶۰۳ / زاوندی ص ۶-۱۷۵ / هندوشاه ص ۵۶ / جوزجانی ج ۱ ص ۳۴۶ (این نویسنده محل جنگ را سه گوشه ناپ‌ذکر کرده است)

کشتند و علاءالدین حسین را بزندان انداختند.^{۳۳}

سلطان سنجر با توجه به اوضاع سیاسی و موقعیت بس خطرناک خود با علاءالدین حسین به بزرگواری رفتار کرد و پس از چند روز او را از زندان بیرون آورده مورد لطف و محبت خویش قرار داد و بگفته جوزجانی «ندیم خاص سلطان سنجر گشت». علاءالدین حسین از آن پس پیوسته در دربار سنجر حضور داشته است و نظر به لطف و محبت سلطان نسبت به خود اشعاری در مدح وی میسرود. البته این اظهار مهر و محبت و بزرگواری زیرکانه سنجر نسبت به علاءالدین نقشی بود سیاسی چون سلطان سلجوقی با توجه به اوضاع خطرناک امپراتوری خویش از جمله وجود خوارزمشاه، قراختائیان یاغی و بالاخره غزهای شورشگرو متجاوز، صلاح در آن دیده بود که نظر علاءالدین حسین را بسوی خویش جلب کند تا از نیروی نظامی وی بعنوان يك متفق با نفوذ و وفادار استفاده جوید. در این موقع غزا که از ضعف دولت سنجر آگاه و پی به اهمیت خود برده بودند، در اطراف بلخ شروع به ایجاد مزاحمت و شورش کرده بودند و بهمین سبب هم سلطان سنجر پیش از آنکه به سرکوبی غزا اقدام کند. علاءالدین را با بدرقه ای شایان و احترامی کامل به غور فرستاد. از طرفی چون سلطان سنجر نسبت به پیروزی خود بر غزا اطمینان کامل نداشت، تمامی اسب و رمه و گله‌ی شتران و خزانه خود را به امانت تحویل علاءالدین داد تا آنها را به غور برد و در موقع مناسب دوباره

۳۳- جوزجانی ج ۱ ص ۷-۳۴۵ / نظامی ص ۱۰۴ و ۱۳۲ / خوایی ج ۲ ص ۲۴۴ / خوانند میر ج ۲ ص ۶۰۳ / راوندی ص ۱۷۶ و همچنین Mojumdar, p. 97 / Dr. Schlosser's Weltgeschichte, S. 564 امام احمد غزالی باشفاعت خود علاءالدین حسین را از کشته شدن نجات داده است (بناکتی ص ۳۳۳)

بدربار سنجر باز فرستد.^{۳۴}

دوران اسارت یا توقف علاءالدین حسین در دربار سلطان سنجر برخلاف عقیده چند تن از مورخان از جمله کارل بروکلمن Carl-Brockelmann که دو سال ذکر کرده‌اند،^{۳۵} نمیتواند بیش از چند ماه بوده باشد. جنگ میان علاءالدین حسین و سلطان سنجر طبق نظر چند تن از مورخان از جمله نظامی عروضی سمرقندی که خود شاهد جریانات بوده، در سال ۵۴۷ هـ ق = ۱۷۱۱ شاهنشاهی رخ داده است. از طرف دیگر جنگ سنجر برضد غزها و شکست و اسارت او در محرم سال ۵۴۸ هجری (۱۷۱۲ شاهنشاهی) صورت گرفته است.^{۳۶} پس در این صورت اسارت علاءالدین حسین فقط چند ماه و یا بگفته خواند میر «چندگاهی»^{۳۷} بیش نبوده است.

در چند ماهی که علاءالدین حسین از کشور خود دور افتاده بود، عده‌ای از امیران و بزرگان غور برادرزاده او ناصرالدین حسین مادینی را بسلطنت نشانیده بودند.

این سلطان دست نشانده چندان موفقیتی در کارهای کشوری نداشت، چون بلافاصله پس از جلوس وی بتخت سلطنت عده‌ای در ولایت کشی به بهانه‌های مختلف، از جمله گرفتن انعام و علوفه دست بغارت اموال دولتی زدند.^{۳۸} غیبت چندماهه رهبری قدرتمند مانند علاءالدین نشان داد که اوضاع داخلی سرزمین کوهستانی غور

۳۴- جوزجانی ج ۱ ص ۳۴۸ / راوندی ص ۱۷۶ / خواند میر ج ۲ ص ۶۰۳-

Dr. Schlosser's Weltgeschichte, S. 546. / ۶۰۲

۳۵- بروکلمن، کارل: تاریخ ملل و دول اسلامی (ترجمه) چاپ تهران

۱۳۴۶ ص ۳۴۲

۳۶- خوافی ج ۲ ص ۲۴۶ / ابن‌اثیر چاپ بیروت ج ۱۱ ص ۱۷۹

۳۷- خواند میر ج ۲ جزء ۳ ص ۵۱۰

۳۸- جوزجانی ج ۱ ص ۳۴۸ / خواند میر ج ۲ ص ۶۰۳

بزودی دستخوش آشوب خواهد گردید ولی بلافاصله پس از آنکه خبر آزادی و یازگشت وی در غور منتشر شد چند نفر از زنان حرم بتحریک سران کشوری طرفدار علاءالدین شبانه ناصرالدین حسین را با بالش خفه کردند.^{۳۹}

علاءالدین حسین پس از ترك دربار سنجر ، پیش از آنکه به فیروزکوه ، پایتخت خود برود ، بسوی ولایت کشی رفته ، متمردان و سرکشان آن ناحیه را سرکوبی و قلاع آنها را خراب کرد و سپس بسوی فیروزکوه ، که مردم آن با اشتیاق در انتظارش بودند ، رهسپار گردید . وی پس از استقرار و تنظیم امور داخلی غور ، بفرماناطقی افتاد که قبل از جنگ با سلطان سنجر بدست آورده بود . در این زمان سنجر در اسارت غزا بود و دیگر مانعی برای پیشرفت های سیاسی وی وجود نداشت لذا بزودی به نواحی بلخ و تخارستان دست اندازی کرده و آن نواحی را بتصرف در آورد . دریک چنین موقعیتی ناپایدار و مغشوش یعنی زمانی که غزها مشغول غارت مرو و نیشابور و دیگر شهرهای خراسان بودند ، علاءالدین روی بفتوحات دیگر آورد و شهرهای جروم ، داور ، بست و قلعه تولا که در کوهستانهای هرات بودند نیز ضمیمه متصرفات خود کرد و آنگاه متوجه غرستان (غرچستان) گردید . حاکم آن ناحیه ، ابراهیم شاه ، رابطه دوستانه ای با وی بوجود آورد و علاءالدین نیز بخاطر تحکیم آن روابط دوستانه ، دختر وی بنام حره نور ملك را بزنی گرفت و سپس دره حاصلخیز مرغاب را ، پس از درهم شکستن مقاومت ساکنان آن ، اشغال کرد.^{۴۰}

پیروزی اخیر برای علاءالدین کار آسانی نبود چون برای تصرف یکی از قلاع معروف آنجا بنام سبکچی مدتها وقت مصرف

۳۹- جوزجانی ج ۱ ص ۳۵۰ ، خواند میر ج ۲ ص ۶۰۴

۴۰- همان منابع

کرد تا به نتیجه رسید. علاءالدین از آن پس تا پایان زندگی قلمروی حکومتش را با بدست آوردن مناطق مهم سوق الجیشی و حساس مرزی استحکام بخشید. در طی جریانات گذشته یعنی بهنگام درگیری علاءالدین با سلطان سنجر، شهر غزنه مجدداً بدست خسروشاه افتاده بود ولی بزودی گرفتار حمله غزها شد و چون تاب برابری با آنها رانداشت بسوی لاهور فرار کرد.^{۴۱} بعضی تاریخنویسان در این مورد دچار اشتباه شده‌اند و عقیده دارند که پس از استیلا و ورود خسروشاه در غزنه، علاءالدین به آن شهر حمله برده و باعث فرار خسروشاه گردیده است.^{۴۲}

خواندمیر در این مورد عقیده دیگری دارد و مینویسد که علاءالدین پس از فتح غزنه حکومت آنجا را به غیاث‌الدین و شهاب‌الدین برادر زادگان خود تفویض کرد و آن دو برادر خسروشاه را با لطائف‌الحیل بدست آورده و در قلعه‌ای محبوس کردند و او در سال ۵۵۵ هجری وفات یافته است.^{۴۳} این تاریخنویس، خسروشاه را با خسروملك اشتباه گرفته است چون این خسروملك بوده که بعدها بفرمان غیاث‌الدین در قلعه بلروان غرjestان زندانی شده و بالاخره بقتل رسیده است.^{۴۴}

یکی از اتفاقات مهم که در آخرین سالهای زندگی علاءالدین حسین رخ داده است، آمدن مبلغین اسماعیلیه به سرزمین غور میباشد. در این زمان فرقه اسماعیلیه که میخواستند قلمروی خود

۴۱- جوزجانی ج ۱ ص ۲۴۳

۴۲- بیهقی ج ۱ ص ۳۱۷ و ۹۲۸ / مبارکشاه ص ۴۸۰ / خواندمیر ج ۲

ص ۴۰۰ / بناکتی ص ۲۲۹

۴۳- خواندمیر ج ۲ ص ۴۰۰ / ابن اثیر چاپ بیروت ج ۱۱ ص ۲۶۲

۴۴- جوزجانی ج ۱ ص ۲۴۴ / بناکتی ص ۲۲۹

را از جهت خراسان توسعه دهند با ارسال داعی یا گماشتگان مخفی، بمنظور تبلیغ مردم غور، و بویژه سلطان قدرتمند آن سرزمین، دست بکار شده بودند. ما درست نمیدانیم که عقیده علاءالدین نسبت به این فرقه چه بوده است و تنها از گفته جوزجانی در میابیم که وی به آنها اجازه داده بود تا در قلمروی غور بکار دعوت و تبلیغ اشتغال ورزند و حتی بگفته همین تاریخنویس «سلطان علاءالدین ... ایشانرا اعزاز کرد و بهر جا از مواضع غور در سر دعوت کردند و ملاحظه الموت طمع بضبط و انقیاد اهل غور در بستند.»^{۴۵}

اتفاقا این موضوع یکی از مواردی است که مورد بدگویی تاریخنویسان قرار گرفته است و آنرا «غبار بدنامی بر ذیل دولت او» دانسته اند.

علاءالدین که یکی از سلاطین نیرومند غور بود، در ربیع الثانی سال ۵۵۶ هجری (اواخر ۱۷۱۹ شاهنشاهی) درگذشت. جسد او را در آرامگاه خانوادگی و در جوار برادرانش در سنگه بخاک سپردند.^{۴۶}

۴- سیف‌الدین محمد

سیف‌الدین محمد در سال ۵۳۹ هجری برابر با سال ۱۷۰۳ شاهنشاهی بدینیا آمد^{۴۷} و چنانکه پیداست در رشته‌های ادبیات و حکمت تحصیلاتی داشته و نسبت به شعراء و ادباء علاقمند بوده

۴۵- جوزجانی ج ۱ ص ۳۴۹

۴۶- جوزجانی ج ۱ ص ۳۴۹/ ابن‌اثیر چاپ بیروت ج ۱۱ ص ۲۷۱ و چاپ اوپسالا ص ۱۰۹/ غفاری ص ۱۴۱/ لین پول ص ۲۶۲/ خواندمیر ج ۲ ص ۶۰۴/ خوافی ج ۲ ص ۲۴۸ (دو نویسنده اخیر سال مرگ علاءالدین را سال ۵۵۱ ذکر کرده‌اند)

۴۷- ابن‌اثیر ج ۱۱ ص ۱۹-۱۱۸

است. از جمله دانشمندان معروف آنزمان فخرالدین مبارکشاه غوری است که مدتها در دربار وی بسر برده و دو قصیده در مدحش سروده است^{۴۸} سیفالدین پس از مرگ پدرش علاءالدین حسین، در ربیع الاول سال ۵۵۶ هجری باموافقت و یاری امیران غوری به تخت سلطنت نشست^{۴۹} وی وارث تاج و تخت مستحکم پدرش گردید و با هیچگونه خطری روبرو نبود. سلطان غزنوی از لحاظ نظامی دیگر دارای قدرتی نبود و خراسان نیز از سه جهت بسبب کشمکشهای میان غزها، مؤیدآیایه و محمودخان گرفتار ناامنی و شورش بود و به همین سبب سرزمین غور مدتها در امان بود. سیفالدین محمد در آغاز حکومتش شمسالدین (غیاثالدین) و شهابالدین (معزالدین) را که پدرش در قلعه و حیرستان زندانی کرده بود، آزاد کرد.^{۵۰} این سلطان برعکس پدرش شخصی متعصب بود و علماء و اطرافیان در او نفوذ فوق العاده داشتند و بر شدت تعصب او اثر فراوانی گذاشته بودند.

بهترین نشانه تعصب خشک مذهبی او یکی این بود که دستور قتل عام طرفداران فرقه اسماعیلیه را صادر و در اندک مدتی آنها را قلع و قمع کرد و این اقدام وی او را در نظر بعضی مورخان یک حاکم ایده آل جلوه داده است و تقریباً همه ی آنها او را یک سلطان خوب و عالیقدر معرفی کرده اند.^{۵۱}

۴۸- رازی، امین: هفت اقلیم (نقل از جوزجانی ج ۱ ص ۳۹۷)

۴۹- ابن اثیر چاپ بیروت ج ۱۱ ص ۲۷۱ / جوزجانی ج ۱ ص ۳۵۰ خواندمیر ج ۲ ص ۶۰۴ / محمد خوافی تاریخ جلوس او را اشتباها سال ۵۵۱ ذکر کرده است (خوافی مجمل فصیحی ج ۲ ص ۲۴۸)

۵۰- جوزجانی ج ۱ ص ۳۴۶ و ۳۵۱ و Mojumdar, p. 97.

۵۱- جوزجانی ج ۱ ص ۳۵۰ بعد/ خواندمیر ج ۲ ص ۶۰۴

سیف‌الدین محمد تقریباً تمام وقت خود را صرف اجرای وظایف دینی می‌کرد و از اداره امور سیاسی و ملی غافل مانده بود. وی در نگهداری صلح و برقراری روابط حسنه با کشورهای همجوار بخصوصاً در برابر حملات بیگانگان مردی ضعیف و بی‌سیاست بود. او نه دارای شخصیتی قوی مثل پدرش بود و نه آنچنان جذبه و جراتی ذاتی داشت که باعث ترس متجاوزین باشد.

سیف‌الدین محمد در آغاز سلطنت خود به جهت حسادت و بدگمانی بی‌مورد، فرمانده لشکر خویش، سپهسالار درمیش بین شیث را تنها بسبب داشتن دو دستوانه زرین و مرصع، که وی از بلك ناصرالدین حسین بن محمد مادینی به خلعت گرفته بود، غافلگیر کرد و ناجوانمردانه از پشت سر او را هدف تیر قرار داد.^{۵۱} مورخان این عمل زشت و خائنانه او را نادیده گرفته و آنرا «غیرت رجولیت و حمیت سلطان» قلمداد کرده‌اند.^{۵۲}

چندی پس از این کار افکار عمومی نسبت به او بد شد و از آن پس دستوراتش از ارزش افتاد و بالطبع از قدرت نظامیش نیز کاسته شد.

در همین او ان یعنی در سال ۵۵۷ هجری (برابر با سال ۱۷۲۰ شاهنشاهی) در سرزمین بزرگ خراسان دگرگونیهایی سیاسی روی داده و اوضاع آن منطقه گرفتار نابسامانیهایی گردیده بود. مؤید آی ابه^{۵۳} یکی از رقیبان خود بنام محمودخان و فرزند

۵۲- جوزجانی ج ۱ ص ۳۵۱ / خواند میر ج ۲ ص ۶۰۴

۵۳- همان منابع

۵۴- مؤید آی ابه یا ملک مؤید از جمله غلامان سنجر بوده است که در سال ۵۵۴ هجری حکومت را بدست گرفته و در نواحی خراسان دارای قدرتی شده بود (محمد بن ابراهیم : سلجوقیان و غز در کرمان ص ۴۳ و بار تولد ج ۲ ص ۷۰۲)

او جلال الدین را اسیر کرده و هردو را نابینا ساخت و سپس از نیشابور و طوس، مرکز قدرت خود، پارافراتر نهاده بسطام و دامغان را نیز به متصرفات خود افزوده بود. در خراسان بویژه قسمت شرقی آن قدرتی وجود نداشت که جلوی تاخت و تاز غزها را بگیرد و بسبب همین وضع نابسامان بود که غزهای نواحی مرو و بلخ آشوب و غارتگری را در مرزهای غور در غرچستان (غرستان) آغاز کرده بودند. سیف الدین محمد بالاخره ناچار شد تمام نیرویش را جمع کند و از راه غرستان برای تنبیه غزها لشکر بکشد. در کنار شهر دزق (کنار مرو رود) دوسپاه در مقابل یکدیگر قرار گرفتند. در هیاهوی صحنه نبرد سپهسالار ابوالعباس شیث^{۵۵} فرمانده جدید لشکر از موقعیت استفاده کرد و سیف الدین محمد را، بجبران قتل برادرش در میش بن شیث، که قبلاً ناجوانمردانه بدست وی کشته شده بود و شرحش گذشت، بقتل رسانید، یعنی بهمان ترتیب از پشت سر بوی حمله کرد و یانیزه او را بسختی زخمی و از اسب بزیر انداخت. همزمان با بزیر افتادن سلطان از اسب، لشگریانش فرار کردند و جسد وی در میدان جنگ برجای ماند. جنگ و قتل سیف الدین محمد در ماه رجب سال ۵۵۸ هجری (برابر با سال ۱۷۲۱ شاهنشاهی) اتفاق افتاد بگفته جوزجانی و خواندمیر، سیف الدین محمد پس از افتادن از اسب هنوز زنده بوده است و اندکی بعد پس از فرار لشگریان غور یکی از سربازان غز بالای سر او آمده با کارد بزندگیش خاتمه داده است.^{۵۶}

۵۵- در طبقات ناصری شیث بنا به لهجه محلی، همه جا «شیش» نوشته شده است.

۵۶- جوزجانی ج ۱ ص ۳۵۲ / خواندمیر ج ۲ ص ۶۰۴ / غفاری ص ۱۴۱ / خواری ج ۲ ص ۲۵۳

۵- غیاث‌الدین محمد (رجب ۵۵۸ تا ۲۷ جمادی‌الاول ۵۹۹ هجری قمری برابر با ۱۷۲۱ تا ۱۷۶۱ شاهنشاهی)

غیاث‌الدین محمد که در آغاز به نام شمس‌الدین معروف بود در حدود سال ۵۳۵ هجری (برابر با سال ۱۶۹۹ شاهنشاهی) بدنیا آمد.^{۵۷}

او در سنین کودکی بود که پدرش بهاء‌الدین سام در سال ۵۴۴ هجری (یا سال ۱۷۰۸ شاهنشاهی) درگذشت. عمویش علاء‌الدین حسین سرپرستی او و برادرش شهاب‌الدین را بعهده گرفته و به مواظبت از حقوق و اموال موروثی آنان پرداخت. هر چند از زندگی دوران کودکی او اطلاعات زیادی در دست نیست ولی چنین استنباط میشود که در آموزش او به هیچوجه غفلت نشده بوده است.^{۵۸}

همانطور که قبلاً بدان اشاره شد، علاء‌الدین حسین پس از چندی نسبت به وفاداری برادرزاده‌هایش بدگمان شده و آنها را تا پایان عمر خویش در قلعه و جیرستان زندانی کرده بود. پس از مرگ او سیف‌الدین محمد بلافاصله در آغاز سلطنت خویش آنها را از زندان آزاد ساخت. سیف‌الدین محمد نسبت به این دو برادر

۵۷- مورخان در باره تولد غیاث‌الدین چیزی ننوشته‌اند ولی بنا به گفته جوزجانی، وی ۶۳ سال عمر کرده است و روز مرگ او ۴شنبه ۲۷ جمادی‌الاول سال ۵۹۹ می‌باشد لذا تاریخ غیاث‌الدین با محاسبه دو تاریخ داده شده همان حدود سال ۵۳۵ هجری میباشد. (رک جوزجانی ج ۱ ص ۳۶۱)

۵۸- وی یکی از خطاطان معروف زمان خود بوده است (ابن‌اثیر چاپ بیروت ج ۱۲ ص ۱۸۲) از دانشمندان معروف دربار او یکی فخرالدین مبارکشاه مرورودی است که نسب‌نامه سلاطین غوری را بنام وی با تمام رسانیده است (آداب‌الحرب والشجاعة سرآغاز ص ۷) و از شعرای درباری و مانوس غیاث‌الدین محمد بوده است (جوزجانی ج ۱ ص ۳۶۵)

مهربانی زیاد کرده ، حتی شمسالدین را به دربار خود آورده و رفیق بزم و عیش و نوش خود کرده بود .^{۵۹}

برادر دیگر یعنی شهابالدین پس از آزادی به پیش عموی خود ملك فخرالدین مسعود حاکم بامیان رفته در آنجا بسر می برد .

شمسالدین به هنگام لشکرکشی سیفالدین محمد بر ضد غزها در رجب ۵۵۸ (برابر با سال ۱۷۲۱ شاهنشاهی) شرکت داشت . پس از کشته شدن سیفالدین محمد و شکست سپاه غور شمسالدین با قسمتی از لشکریان از میدان جنگ گریخته از راه اسپر دره و شهر افشین به قصبه و زاورد رسید . در آنجا ابوالعباس شیث یعنی همان سپهسالاری که به انتقام برادرش باعث قتل سیفالدین محمد شده بود ، بخدمت شمسالدین رسیده همه ی بزرگان و امراء لشکر غور و غرستان را با خود هم رای و بر سلطنت شمسالدین بیعت کردند و او را در همان جا به تخت نشانید . و به مناسبت تاجگذاری قلعه ای نیز بنا کردند . پس از مراسم تاجگذاری ، شمسالدین با همراهان بسوی فیروزکوه حرکت کرد و در آنجا با دیگر مراسم به تخت نشستن را بجا آورد و به عنوان غیاثالدین ملقب گردید .^{۶۰}

فخرالدین مسعود حاکم بامیان و عموی غیاثالدین چون خود را بزرگ خاندان می پنداشت و از لحاظ نیروی نظامی نیز نیرومند بود سلطنت غور را حق خود میدانست برای آنکه بین دو برادر تفرقه بیاندازد ، شهابالدین را که مدتها در حضورش بود بر ضد برادر تحریک و او را به فیروزکوه روانه کرد .^{۶۱} شهابالدین نیز به نزد

۵۹- جوزجانی ج ۱ ص ۳۵۳ ، خواند میر ج ۲ ص ۶۰۴

۶۰- جوزجانی ج ۱ ص ۳۵۳-۵۴

۶۱- همان منبع ص ۳۹۵ : « ملك فخرالدین روی بجانب معزالدین کرد که

برادرت کاری کرد تو چون خواهی کرد ؟ بر خود نخواهی جنبید... »

برادر خویش رفت و برخلاف انتظار فخرالدین مسعود مورد مهر بانی برادر قرار گرفت .
 غیاث‌الدین به محض ورود برادر او را به منصب رئیس نیروهای مسلح خود انتخاب^{۶۱} و حکومت ولایت استیه و کجوران را نیز بوی اعطا کرد .

حکومت سرزمین غور در این زمان چندان بی‌دردسر نبود . از يك طرف غزها، طبق عادت همیشگی خود ، مشغول مزاحمت بودند و با ابوالعباس شیث سپهسالار غیاث‌الدین ، که دارای قدرت زیادی شده بود ، همدستان شده در پی اغتشاشات بیشتری بودند . غیاث‌الدین با کمک برادرش شهاب‌الدین طرحی برای رهائی از قید و بند تسلط و قدرت نمایی ابوالعباس ریختند . نقشه آنها باینصورت بود که يك قاتل حرفه‌ای ترك را که از خواص آنها بود مامور کردند تا او را بقتل رساند . روزی هنگامیکه ابوالعباس در دربار غیاث‌الدین حضور داشت آن مأمور ناگهان وی را مورد حمله قرار داده بقتل رسانید .^{۶۲}

بدنبال این رویداد فخرالدین مسعود که در پنهانی با ابوالعباس برضد غیاث‌الدین توطئه چیده بود بطمع بدست آوردن سلطنت غور و تخت فیروزکوه ملك علاءالدین قماج حاکم بلخ و تاج‌الدین یلدوز حاکم هرات را بکمک خود دعوت کرد .

ملك فخرالدین را ، برادر ناتنی‌اش سیف‌الدین سوری ظاهراً بدلیل آنکه او پسریک کنیز ترك بوده است ولی درحقیقت بخاطر ترس از او تقریباً کنار گذارده بود . این امیرزاده در زمان حکومت سیف‌الدین سوری ، بهاء‌الدین سام و علاءالدین حسین خیلی آرام

۶۲- همان منبع ص ۳۵۴ «... سرجاندار شد...»

۶۳- خواند میر ج ۲ ص ۶۰۵ / جوزجانی ج ۱ ص ۵۵-۳۵۴

و بدون مزاحمت زندگی میکرد و در مدت سلطنت سیفالدین محمد بایک وضع مستقل در منطقه تحت فرمان خود حکومت میکرد و در زمان سلطنت سیفالدین محمد، اثری از ارتباط و همکاری بین آنها وجود نداشت و حتی در لشکرکشی سیفالدین بر ضد غزها نیز شرکت نکرده بود.

در این هنگام که غیاثالدین گرفتاریمهایی پیدا کرده بود، فخرالدین مسعود با همکاری و کمک ملک علاءالدین قماچ و تاجالدین یلدوز حکام بلخ و هرات در ماه رمضان سال ۵۵۹ هجری قمری برابر با ۱۷۲۲ شاهنشاهی از هر طرف بسوی فیروزکوه حمله آوردند.^{۶۴}

این اتحاد ظاهراً با توافق کامل غزها صورت گرفته بود، چون حاکم بست نیز در این قرارداد سهیم بود. تاجالدین یلدوز حاکم هرات با لشکر خود از راه هریرود بسوی فیروزکوه حرکت کرد. از سوی دیگر فخرالدین مسعود بامیانی و در پیشاپیش وی ملک علاءالدین قماچ از راه غرچستان شروع به پیشروی کردند. بین اعضاء این اتحادیه همبستگی واقعی بچشم نمیخورد، چون هر یک از متحدین بیشتر در اندیشه بزرگ جلوه دادن خود و بطمع بدست آوردن فیروزکوه بودند. غیاثالدین بهمراهی و کمک برادرش شهابالدین از این موقعیت استفاده کرده بایک از مهاجمان جداگانه رو برو شد. لشکر هرات در محلی بنام راعزر اردو زد و بزودی مورد حمله سپاهیان غیاثالدین قرار گرفته گرفتار شکست گردید و تاجالدین یلدوز حاکم هرات در این جنگ کشته شد. سپاهیان غور که از این پیروزی سرمست شده بودند، بلافاصله

۶۴- جوزجانی ج ۱ ص ۳۵۵ بعد

به مرز غرچستان ، یعنی آنجا که لشکر قماچ قرار گرفته بود ، روی آوردند .

این حمله چنان باشدت و سرعت توأم بود که دشمن غافلگیر گشته غیراز فرار و کشته دادن چاره‌ای نداشت . علاءالدین قماچ نیز بدست سربازان غیاث‌الدین گرفتار و کشته شد . سپس بفرمان غیاث‌الدین سر قماچ را از تن جدا کرده برای ارباب فخرالدین مسعود آنرا به لشکرگاه وی فرستادند . سلطان غوری پس از پیروزی دوم وقت را تلف نکرد و با سرعت هر چه تمامتر لشکر عمویش را در محاصره قرار داد و باعث شکست و تسلیم شدن وی گردید ولی در میان شگفتی همگان فخرالدین مسعود عموی خود را با عزت و احترام به لشکرگاه خود برد و مورد تکریم و احترام زیاد قرار داد و پس از چندی او را مجدداً به مرکز حکومت خود فرستاد.^{۶۵}

این بزرگواری و بخشندگی ، فخرالدین مسعود را تنبیه کرد و وی تا آخر عمر دیگر در صدد مخالفت با برادر زادگان خود بر نیامد . با آنکه پیروزیهای جنگی غیاث‌الدین احتمالاً هرگونه خطر تجاوز خارجی را بر طرف کرده بود ولی موقعیت او در وضعی نبود که بتواند آرام نشیند و گرفتار کشمکشهای جدیدی نگردد . پس از کشته شدن تاج‌الدین یلدوز یکی دیگر از بندگان سلطان سنجر بنام بهاء‌الدین طغرل^{۶۶} در هرات حکومت را بدست گرفت . پس از چندی مردم آن شهر که از حکومت وی ناراضی بودند نامه‌ای به غیاث‌الدین نوشته او را به هرات دعوت کردند .

۶۵- جوزجانی ج ۱ ص ۳۵۵ بعد / خواند میر ج ۲ ص ۶۰۵ بعد

۶۶- رك جوزجانی ج ۱ ص ۳۰۳ و ۳۵۷ و ۳۸۷

در این مدت غیاث الدین موفق شده بود شهر تاوس، ولایت کالیون و فیوار و سیفرود را جزو متصرفات خود کند و دختر عموی خویش ملکه تاج الحریر جوهر ملك (دختر علاءالدین حسین) را بزنی بگیرد.

چندی بعد شهرهای غرچستان، طالقان و جزروان^{۶۸} را نیز ضمیمه متصرفات خود کرد و حکومت جروم و تگیناباد را به برادر خود شهابالدین بخشید.

اوضاع خراسان و سرزمینهای مرزی غور در این موقع چندان رضایت بخش نبود و حکام محل در مقابل یکدیگر صف آرایی کرده و مشغول مبارزه و قدرت طلبی بودند. در شهرهای عمده خراسان هنوز هم جنگ میان محمودخان و مؤیدالدوله آیابه ملك الامرای غزان^{۶۸} جریان داشت. یکی دیگر از سران معروف بنام اختیارالدین آیتاق امیر دهستان که تحت حمایت ایل ارسلان، جانشین آتسز، پسر می برد بر اثر زدو خورد با رقیبان خود ناچار شده بود که در سال ۵۵۷ هجری (۱۷۲۰ شاهنشاهی) به خوارزم بگریزد. پس از فرار غزان، گرگان و خوارزم را غارت کردند ولی به زودی بازگشتند و آیتاق مجدداً با یاری خوارزمیان در دهستان و گرگان به حکومت نشست. مؤیدالدوله آیابه در ماه رمضان ۵۵۷ محمودخان و فرزند

۶۷- بگفته استخری کالون از شهرهای خراسان بوده که میان هرات و مرو قرار داشته ولی ابن حوقل آنرا از شهرهای بامیان دانسته است.

۶۸- عرب گزروان کنونی است که مربوط به میمنه افغانستان است (جوزجانی ج ۱ ص ۳۵۷ زیر نویس ۵)

۶۹- مؤیدالدوله آیابه در سال ۵۴۸ هجری قمری بر نیشابور، طوس، نساء و دامغان استیلا یافته و در سال ۵۵۲ قدرت فراوانی بدست آورده و حکومت رسیده بود. جانشینانش که طغانشاه بن مؤید و سنجرشاه بن طغانشاه بودند به مؤیدیه معروف شده اند (محمد بن ابراهیم: سلجوقیان و غز در کرمان ص ۴۳ و ۵۹ و ۲۳۲).

اوجلال‌الدین محمد را اسیر کرد و نایبنا ساخت^{۷۰}

وی سپس پارا فراتر نهاد، تا سال ۵۵۹ هجری قمری برابر با ۱۷۲۲ شاهنشاهی به متصرفات خود افزوده بسطام و دامغان را نیز گرفت ولی بازم غزان از ایجاد شورش دست نکشیده و در مرو و بلخ و سرخس مشغول تاخت و تاز و فرماتروایی بودند.

در سال ۵۶۱ هجری قمری (۱۷۲۴ شاهنشاهی) میان ایل ارسلان و موید آی‌ابه نیز کار به جنگ کشید و ایل ارسلان توانست از خود و متصرفات خود بخوبی دفاع کند. یکی دیگر از نقاطی که در آن شورش جریان داشت سرزمین ماوراءالنهر بود.

قراختانیان در سال ۵۶۰ هجری بلخ و اند خود را غارت کردند و با ابوالمظفر قلیچ طمناج خان مسعود^{۷۱} که از سال ۵۵۸ هجری قمری برابر با ۱۷۲۱ شاهنشاهی خود را سلطان نامیده بود، درگیری پیدا کرده بودند.

از طرفی استقرار و تسلط غزها در کنار رود جیحون (آمودریا) برای آرامش داخلی ابوالمظفر تهدیدی بزرگ بشمار می‌آمد و به اینجهت وی ناچار بود که آنها را سرکوبی کند. وی قبل از اقدام به حمله بر ضد غزها در سال ۵۶۰ هجری قمری (۱۷۲۳ شاهنشاهی) حصار شهر یخارا را مرمت کرد و برای غافلگیر کردن غزهای وحشی، در زمستان آن سال بالشکری بزرگ (صد هزار نفری) از روی یخ‌های آمو دریا گذشته به آنها حمله برد. غزها که در حال پراکندگی به سر

۷۰- ابن‌اثیر چاپ بیروت ج ۱۱ ص ۲۷۳

۷۱- ابوالمظفر ملقب به قتلغ بلکابک در روی سکه‌هایش بخود لقب «رکن‌الدین والدین» داده است. رکن بار تولد، ترکستان نامه ج ۲ ص ۷۰۴ به نقل از نرشخی.

Umberato Scerrato : East and West, vol. 13, p. 265

می بردند شکست سختی خورده به غزنه فرار کردند. به عبارت دیگر بساط خود را از خراسان برچیده و در نواحی غزنه بگسترده‌تر شدند.^{۷۲} در این میان در خانواده ایل ارسلان نیز پس از مرگ او اختلافاتی رخ داده بود. سلطان شاه پسر کوچک او به یاری مادر خود ترکان^{۷۳} به تخت سلطنت نشست اما تکش پسر بزرگ ایل ارسلان، که در آن زمان فرمانروای چند بود، زیر بار حکومت برادر کوچکتر نرفت و به نزد قراخانیان شتافت و از آنها کمک طلبید. فرمانروایی قراخانیان در این زمان بدست دختر گورخان که به ازدواج شخصی بنام فومادر آمده بود قرار داشت. شوهر ملکه تقاضای تکش را پذیرفته بالشگری بزرگ، متفقاً به خوارزم حمله آوردند. سلطان شاه و مادرش که تاب برابری نداشتند بدون جنگ پایتخت را ترک کردند و به دهستان گریختند. ولی چون در آنجا هم در امان نبودند و مورد حمله تکش قرار گرفتند به دربار غیاث‌الدین، سلطان غور، پناهنده شدند^{۷۴} (۵۶۹ هجری برابر با ۱۷۳۲ شاهنشاهی). در این میان غیاث‌الدین بایاری برادرش شهاب‌الدین (که بعدها به معزالدین ملقب گشت) سرزمین و دولت خویش را به درجه یک کشور و دولت قوی و جهانی ارتقاء داده بود. این جنگ‌ها و اختلافات

۷۲- ابن‌اثیر چاپ بیروت ج ۱۱ ص ۳۰۵

۷۳- کلمه ترکان معمولاً بصورت نام ملکه‌های ترک بچشم میخورد ولی در حقیقت این نام اسم خاص نیست بلکه معنی آن بانو یا ملکه میباشد. برای کسب اطلاع بیشتر رک لغت نامه دهخدا

۷۴- جوزجانی ج ۱ ص ۳۰۸ / ابن‌اثیر چاپ بیروت ج ۱۱ ص ۳۷۷ / بارتولد:

ترکستان نامه ص ۷۰۸-۷۰۹

در نواحی مرزی و خراسان و تغییر اوضاع در بلخ و هرات و بویژه ضعف غزها، غیاث‌الدین را بر آن داشت که نقشه مورد علاقه خود را برای پیشروی‌های خود عملی سازد.

پس از شکست غزها در سال ۵۶۰ هجری قمری (۱۷۲۳ شاهنشاهی) و رفتن آنها بسوی غزنه، غیاث‌الدین فرصت نکرده بود تا متوجه آن حدود باشد لذا در این زمان یعنی سال ۵۶۹ هجری قمری (۱۷۳۲ شاهنشاهی) هنگام آن رسیده بود که بسرکوبی آنها اقدام کند و وارد مبارزه گردد. وی دستور داد تا همه‌ی سران لشکر، سپاهیان خود را بسیج کرده آماده حمله به غزنه گردند.

غزها با تمام نیرو و امکانات خود آماده دفاع در برابر لشکر غوری بودند، چه احساس داشتن یا نداشتن شهر غزنه بمرتزقه زندگی یا مرگ برای آنها بود. آنها بلخ را که از زمان شورش بر ضد سلطان سنجر، بصورت یک دژ نظامی در آورده بودند از دست داده و به قراختائیان واگذار کرده بودند. مرو و سرخس هنوز تحت تسلط غیر مستقیم آنها بود و آنجا همانند جزیره‌ای محاط در میان امواج دشمنانی چون خوارزمشاه در شمال، قراختائیان در مشرق، مؤید آی‌ابه در مغرب و بالاخره غورها در جنوب قرار گرفته بود. در چنان موقعیتی غزنه آخرین نقطه امید برای غزها بود و بهمین دلیل حاضر بودند، برای هروجب از خاک آن جان فدا کنند. ولی شهاب‌الدین و غیاث‌الدین مردانسی نبودند که این چیزها در جرات و شهامتشان خللی وارد سازد. بالاخره حمله آغاز شد و غزهای پریشان چاره‌ای غیر از تحصن و یا جنگ و گریز نداشتند.

شهاب‌الدین نیز با همان روش نظامی خاص خود یعنی جنگ و گریز با آنها رو برو شد و مجبورشان ساخت که سنگ‌های خود را ترک کنند. بالاخره پس از زد و خورد های پی‌درپی غزها شکست خورده با دادن تلفات زیاد صحنه را ترک کردند.

غیاثالدین با جشن و سرور به شهر سقوط کرده وارد شد ۵۶۹ هجری قمری (۱۷۳۲ شاهنشاهی) و بلافاصله برادرش شهابالدین را بحکومت آنجا نشانند و خود به فیروزکوه بازگشت.^{۷۵} با فتح غزنه پشت غزاها شکسته شد و در سال ۵۷۰ هجری شهابالدین مناطق کابل و گردیز را نیز از دست آنها خارج ساخته^{۷۶} بلافاصله کرمان و ستوران^{۷۷} را نیز مسخر کرد.

پیروزی غیاثالدین در غزنه و توسعه قلمروی غور در مرز هندوستان تأثیر زیادی در بالابردن و استحکام موقعیت سیاسی وی نهاده بود. مردم هرات که تحت تسلط حاکم بیگانه، بهاءالدین طغرل، زندگی مشقت باری را میگذرانیدند، بوسیله دعوت پنهانی از غیاثالدین، خواهان آزادی از دست ظلم و جور حاکم خود بودند. غیاثالدین نیز از این موقعیت مناسب استفاده کرده، با سپاهی بزرگ همراه نود فیل جنگی رهسپار هرات گردید. بهاءالدین طغرل که از مخالفت مردم نسبت بخود اطلاع داشت بدون آنکه در فکر دفاع باشد از هرات فرار کرده به خوارزمشاه پناه برد.^{۷۸}

بدین ترتیب شهر هرات در سال ۵۷۱ هجری قمری (۱۷۳۴ شاهنشاهی) بدون هیچگونه خونریزی بدست غیاثالدین افتاد.

۷۵- جوزجانی ج ۱ ص ۸-۳۵۷ و ۳۹۶ / خواند میر ج ۲ ص ۶۰۵ / بارتولد ص ۷۰۹ / خوافی ج ۲ ص ۲۶۰ و همچنین

Mojumdar p. 97 / Auboyer, S. 61

۷۶- جوزجانی ج ۱ ص ۹۳۶ / خوافی ج ۲ ص ۲۶۱

۷۷- کرمان (بفتح اول و دوم) شهری بوده است میان غزنه و لاهور که تا غزنه در حدود سه روز راه بوده و امروزه منطقه کوچکی به این نام وجود دارد (رک جوزجانی ج ۱ ص ۴۰۸ و ابن اثیر چاپ بیروت ج ۱۲ ص ۲۱۴ و ۱۶۸)

۷۸- جوزجانی ج ۱ ص ۳۵۸ / بهاءالدین طغرل مدتی بعد در جنگ برضد غیاثالدین در سال ۵۸۸ بقتل رسید (جوزجانی ص ۳۵۹)

وی بامردم هرات خوشرفتاری کرد و یکی از افسران برجسته خود خرننگ غوری را به اداره امور آنشهر برگمارد.^{۷۹}

در اطراف هرات هنوز تعدادی حکام کوچک فرمانروایی میکردند ولی حاکم نیرومندی در خراسان یافت نمیشد که بتواند علناً در برابر غیاثالدین خودنمایی کند.

تاجالدین حرب حاکم سیستان نیز برای جلوگیری از حملات غزها و اسماعیلیه دست دوستی بسوی غیاثالدین دراز کرده بود.^{۸۰}

طوغان شاه در آن زمان قدرتی نداشت و گرفتار تکش بود. خوارزمشاه هم بیشتر اوقات سرگرم کشمکش‌هایی برای حفظ تخت و تاجش بود. بهمین دلیل غیاثالدین تصمیم گرفت تا نقاط بیشتری را ضمیمه خاک خود کند لذا در سال ۵۷۳ هجری قمری (۱۷۳۶ شاهنشاهی) با لشگری متشکل از سپاهیان غور و غزنه به فوشنج حمله برده آنجا را تصرف کرد. در همین زمان حکام گرگان، طالقان خلم، بادغیس و میمنه و سپس فرمانروایان مرورود، دژق، پنج ده، قاریاب و اندخود نیز به اطاعت وی درآمدند.^{۸۱} و بالاخره با فتح سرخس روحیه غزهای حاکم این ناحیه بکلی تضعیف گردید و بدون هیچ‌گونه واکنشی تسلیم شدند.

۷۹- ابن اثیر بر تاریخ وقوع این فتح مطمئن نبوده ولی جزئیات آنرا بطور شایسته‌ای بیان کرده است (ابن اثیر ج ۱۱ ص ۶۹). برای کسب اطلاع درباره اصل و نسب امیر خرننگ به ص ۳۲۴ جوزجانی ج ۱ رجوع شود.

۸۰- رك بارتولد ص ۷۱۰

۸۱- شرح وقایع فقط توسط ابن اثیر و جوزجانی داده شده است. میمنه شهری است میان بامیان و غور جنوبی و اند خود شهری است بین بلخ و مرو و بادغیس میان هریرود و مرغاب قرار گرفته است (رك لسترنج ص ۴۱۱ و ترجمه آن ص ۴۳۹ و همچنین یاقوت ص ۴۶۱ - یاقوت این شهر را در سال ۶۱۶ هجری دیده است)

روابط غیاث‌الدین با خوارزمشاه

آتسز خوارزمشاه که بحق باید او را مؤسس دودمان خوارزمشاهیان دانست پس از کشمکش‌های فراوان برای نگهداری مناطق تحت فرمان خود در ۹ جمادی الثانی سال ۵۵۱ هجری درگذشت.^{۸۲} وی در آخر عمر تابع سلطان سلجوقی شده بود.

ایل ارسلان جانشین آتسز هنگامیکه پس از مرگ پدر به خوارزم بازگشت، ابتداء چندتن از رقیبان خانوادگی خود را نابینا کرده یا بزنندان انداخت و در روز سوم رجب همان سال بر تخت خوارزمشاهی نشست. ایل ارسلان در زمان سنجر، یعنی هنگامیکه وی به مرو بازگشته بود، مطیع او بوده است و منشوری نیز دریافت کرده بود. در بهار سال ۵۵۲ هجری قمری (۱۷۱۶ شاهنشاهی) سنجر درگذشت و بنا مرگ او سلطنت و قدرت بزرگ سلجوقیان در خراسان پایان رسیده بود. محمودخان جانشین سنجر نیز دارای قدرت نبود ولی با وجود آن ایل ارسلان سلطنت او را تهنیت گفته و خود را طرفدار و دوست وی خطاب کرده بود. در ضمن ایل ارسلان با حکومت خلیفه در بغداد نیز تماس داشته است و برای نیرومند ساختن خود نظر خلیفه را نسبت بخود جلب کرده بود. ولی با وجود تمام این احوال دولت خوارزمشاهی نتوانست در زمان ایل ارسلان در خراسان پیروزی‌هایی بدست آورد و فرمانروایان محلی از جمله مؤید‌آی ابه و محمودخان در این قسمت‌ها دارای قدرت بوده باز دو خورده‌های خود این ناحیه را گرفتار ناامنی کرده بودند و ایل ارسلان نیز ناچار گهگاهی با آنها درگیری پیدا میکرد.

۸۲- جوینی و ابن اثیر تاریخ مرگ آتسز را نقل کرده‌اند (رک جهانگشای جوینی ج ۲ ص ۱۳/ میرخواند، تاریخ خوارزمشاهیان ص ۱۱/ باز تولد ترکستان نامه ص ۶۹۶/ همچنین رجوع شود به جوزجانی ج ۱ ص ۳۰۰-۲۹۹ و غفاری ص ۱۲۰)

در هر حال ایل ارسلان نتوانست موقعیت سیاسی خود را بطور کامل محکم کند و بالاخره هم موفق نشد تا پایان عمر در خراسان نظمی برقرار سازد.

وی پس از مدتی بیماری در ۱۹ رجب ۵۶۸ هجری قمری (۱۷۳۱ شاهنشاهی) درگذشت.^{۸۳} همانطور که در بالا بدان اشاره شد پس از وی میان پسران او تکش و سلطان شاه اختلاف افتاد. ترکان زن ایل ارسلان بطرفداری سلطان شاه پسر کوچک ایل ارسلان برخاسته او را بتخت سلطنت نشانید ولی تکش که پسر بزرگتر بود از این امر سرپیچی کرده به نزد قراخانیان گریخت. در این زمان حکمرانی قراخانیان بدست دخترگورخان و شوهرش فوما بود. وی تقاضای تکش را در بدست آوردن تخت و تاج خوارزمشاهی پذیرفته او را همراه سپاهی بفرماندهی فوما بسوی خوارزم گسیل داشت. سلطان شاه و مادرش که تاب مقاومت نداشتند پایتخت را ترک کرده فرار کردند و تکش در ۲۲ ربیع الثانی سال ۵۶۸ هجری قمری (۱۷۳۱ شاهنشاهی) بدون جنگ وارد خوارزم شده به تخت سلطنت جلوس کرد.^{۸۴} سلطان شاه و مادرش پس از فرار از خوارزم به مؤیدآب پناه بردند. نامبرده برای جلوگیری از تکش سپاهی فراهم آورده بجنگ پرداخت ولی در این جنگ شکست خورد و

۸۳- جوینی: جهانگشا، چاپ قزوینی ج ۲ ص ۱۷/ حسینی، صدرالدین: زبدة التواریخ نسخه خطی موزه بریتانیا برگ ۹۴ / ابن اثیر ج ۱۱ ص ۲۴۷ / میرخواند (ترکستان نامه ج ۲ ص ۷۰۶) / جوزجانی ج ۱ ص ۳۰۰ / خواند میر ج ۲ ص ۶۲۳ (این نویسنده تاریخ مرگ را ۵۶۷ داده است) غفاری ص ۱۲۰ / ابن اثیر چاپ بیروت ج ۱۱ ص ۳۷۷

۸۴- خواندمیر ج ۲ جزء ۴ ص ۶۳۴ / خوفی ج ۲ ص ۲۵۹ / غفاری ص ۱۲۱ / جوینی نام شوهر ملکه را فرما و ابن اثیر «قرما» ذکر کرده اند (جهانگشای جوینی ج ۲ ص ۱۷)

توضیح آنکه فوما بزبان چینی به معنی «داماد» میباشد (بارتولد ص ۷۰۷)

سپاهیانش متفرق شد و خود مؤید اسیر و در روز عرفه سال ۵۶۹ هجری قمری (۱۷۳۲ شاهنشاهی) بفرمان تکش کشته شد. سلطان شاه و مادرش ناچار بسوی دهستان گریختند و تکش آنها را تعقیب و شهر را تصرف کرد. و در آنجا سلطان شاه فرار کرد ولی مادرش اسیر تکش شده بفرمان وی بقتل رسید.^{۸۵}

سلطان شاه پس از فرار مدتی به طغانشاه ابوبکر پسر موید آی ابه پناه برد ولی بزودی توقف در آنجا را خطرناک دانسته به دربار غیاثالدین رفت.

این امر در موقعی رخ داده بود که غیاثالدین غزنه را فتح کرده و سرگرم پیروزیهای خود در خراسان بود.^{۸۶}

غیاثالدین با احترام کامل از سلطان شاه پذیرائی کرد ولی چون باتکش روابط حسنه داشت نمیتوانست برضد برادرش به او یاری دهد.

در این ضمن تکش که تاج و تخت خود را مدیون قراختائیان میدانست از توقعات زیاد و بی رویه آنها عاجز شد و پس از مدتی به خواسته های بی پایان آنها پاسخ منفی داد. توضیح آنکه تکش هنگامیکه برای گرفتن کمک به نزد قراختائیان رفته بود قول داده بود که خراج سالیانه بپردازد ولی توقعات بی حد آنها باعث شد که تکش فرستادگان آنها را کشته برضد آنها علناً قیام کند. سلطان شاه که پس از توقفی نسبتاً طولانی در دربار غور از گرفتن کمک مایوس شده بود چون از اختلاف میان برادرش با قراختائیان آگاهی یافت غیاثالدین را ترک گفته به نزد قراختائیان رفت. ملکه قراختائیان

۸۵- خواند میر ج ۲ ص ۶۳۴ / خوانی ج ۲ ص ۲۶۰ / جوینی ج ۲ ص

۱۹-۱۸ / ابن اثیر چاپ بیروت ج ۱۱ ص ۸-۳۷۷

۸۶- جوزجانی ج ۱ ص ۳۰۲ / خواند میر ج ۲ ص ۳۶۴ .

این بار شوهر خود فومارا با سپاهی همراه سلطان شاه به خوارزم اعزام کرد. تکش که وضع را خطرناک دید سرزمین‌های اطراف پایتختش را آب بسته مانع حمله دشمنان گردید.^{۸۷}

فوما چون ادامه جنگ را بی نتیجه دید، بازگشت ولی سلطان شاه از کوشش دست‌بر نداشته خواهش کرد که سپاهی در اختیار وی بگذارند تا خود بمبارزه ادامه دهد. این درخواست وی برآورده شد. سلطان شاه با این گروه سربازان توانست در نواحی سرخس فتوحاتی کرده یکی از امیران غز و بلافاصله طغان‌شاه را شکست دهد و سرخس و طوس را بزیر فرمان درآورد (اواخر سال ۵۷۶ هجری قمری = ۱۷۳۹ شاهنشاهی) غیاث‌الدین در این موقع به هیچوجه میل نداشت که با خوارزمشاه دچار کشمکش شود بلکه میکوشید که بهر نحوی شده روابط خود را با وی بنحو احسن ادامه دهد. از طرفی مصالح هر دو طرف ایجاب میکرد که در این موقعیت از دشمنی بایکدی بگردوری جویند. در آغاز سال ۵۷۷ هجری قمری (۱۷۴۰ شاهنشاهی) غیاث‌الدین نماینده‌ای بنام امیر همام بحضور خوارزمشاه فرستاد و اظهار تمایل کرد که درباره امور سیاسی خراسان با وی وارد مذاکره شود. در مورد پاسخ خوارزمشاه تا آنجا که نگارنده اطلاع دارد، مورخان گزارشی نداده‌اند، فقط همین قدر میدانیم که وی در ماه رمضان آن سال فرستاده غیاث‌الدین را همراه نماینده خود که فخرالدین نام داشت بحضور غیاث‌الدین اعزام کرد و قول داده بود که در بهار سال آینده خراسان رفته با غیاث‌الدین ملاقات خواهد کرد.^{۸۸}

۸۷- خواند میر ج ۲ ص ۶۳۵ / جوزجانی ج ۱ ص ۳۰۳ / جوینی ج ۲ ص

۲۰-۱۸ / ابن اثیر چاپ بیروت ج ۱۱ ص ۳۷۸

۸۸ و ۸۹- بغدادی : کتاب التوسل الی التوسل چاپ بهمنیار تهران ۱۳۱۵

ص ۱۴۵ بعد / جوینی ج ۲ ص ۲۲

ملاقات و دیداری که خوارزمشاه وعده داده بود به آن زودی میسر نگردید چون در سال بعد نامه‌ای دیگر به غیاث‌الدین نوشته و در آن از این که دیدار معهود راننوانسته است عمل نماید پوزش خواسته است.^{۸۸} به هر حال از قرائن چنین معلوم میشود که وضع نظامی و سیاسی غیاث‌الدین در این موقع چندان مناسب نبوده و به همین جهت هم بخود وعده نزدیکی و دوستی با خوارزمشاه را میداده است بخصوص آنکه سلطان شاه نظر به آنکه غیاث‌الدین به‌وی برای مبارزه با برادرش کمک نکرده بود با او از در دشمنی برخاسته بود.

از طرفی مدارک موجود گواهی میدهد که از ابتداء يك سوء ظن و عدم اطمینانی بین تکش و غیاث‌الدین وجود داشته است چون می‌بینیم درست در همان زمانی که تکش نامه‌های دوستانه و پر از وعده به غیاث‌الدین می‌نوشته است، با برادرش سلطان‌نشاہ نیز قرارداد عدم تهاجم بسته و حکومت بخشهایی از خراسان از جمله جام باخزر و زیر پل رابه وی می‌بخشد و بهمین سبب هم تکش در هیجدهم جمادی‌الاول سال ۵۸۵ هجری پس از انعقاد این قرارداد رسماً تاجگذاری میکند.^{۹۰} رضایت دادن تکش به این قرارداد نیز خود دلیلی دیگر بر عدم اطمینان وی به غیاث‌الدین است. در ضمن تکش با این عمل موفق شد که آتش دشمنی میان غیاث‌الدین و سلطان شاه را بیشتر دامن زده با این حيله ماهرانه آندورا به جان یکدیگر اندازد و خود متوجه عراق گردد. سلطان شاه بلافاصله پس از انعقاد قرارداد مزبور متوجه مرزهای غورگردید. از طرفی، فتح هرات و نواحی اطراف آن بوسیله غیاث‌الدین، باعث شده بود که بهاء‌الدین طغرل حاکم پیشین هرات به سلطان شاه پناه ببرد.^{۹۱} سلطان‌نشاہ

۹۰- جوینی ج ۲ ص ۲۷-۲۶

۹۱- جوزجانی ج ۱ ص ۳۵۸-۳۵۹ / خواندمیر ج ۲ ص ۶۰۶

نیز او را در پناه گرفته به غیاث‌الدین ، جهت استرداد هرات ، پوشنگ و بادغیس اولتیماتوم داد و بلافاصله در پی آن مشغول غارت و آتش زدن نواحی مرزی هرات و غور گردید .

تاخت و تاز سلطان‌شاه مدت‌ها بطول انجامید تا آنکه در سال ۵۸۸ هجری قمری (۱۷۵۱ شاهنشاهی) غیاث‌الدین تصمیم جدی بر جلوگیری از وی را اتخاذ کرد. از این رو فرمان داد تا شهاب‌الدین ، ملك شمس‌الدین و ملك تاج‌الدین حرب از غزنه و بامیان و سیستان لشگرهای خود را به قاحیه رودبار مرو اعزام کنند . سلطان شاه نیز از مرو بآلشگر خود بدانسوی روی آورده دوسپاه در برابر یکدیگر قرار گرفتند .

بگفته جوزجانی مدت ۶ ماه جنگ میان دودشمن ادامه داشت تا آنکه بالاخره شکست به سپاه سلطان‌شاه روی آورد و روی بفرار نهادند . بهاء‌الدین طغرل اسیر و کشته شد و سراو را بحضور غیاث‌الدین فرستادند . سلطان‌شاه پس از این شکست باتفاق بیست نفر به مرو گریخت . تکش خوارزمشاه سرمست از شکست برادر رقیب و مزاحم ، موقع را مغتنم شمرد و سرخس را مورد حمله قرار داد و در ضمن چون از دشمنی باطنی برادر نسبت بخود خوب آگاهی داشت قاصدی برای غیاث‌الدین فرستاد و برای خویش تقاضای عضو کرد . وی نیز با روی گشاده به دشمن شکست خورده خود پناه داد ، چون پیش‌بینی کرده بود که میتواند از او بعنوان سدی در مقابل پیشروی‌های تکش استفاده کند . غیاث‌الدین پیامی برای تکش فرستاده و تقاضا کرد که وی سهم‌پداری سلطان‌شاه را بوی برگرداند . تکش که اوضاع را وخیم دید با اردیگر روی موافقت برادر نشان داد . و مرو و سرخس را مجدداً در اختیار وی نهاد . بعد از این فعل

وانفعالات ، مناسبات میان خوارزمشاه و سلطان شاه آرام شد ولی این آرامشی بود قبل از طوفان . در همین موقع یعنی زمانی که تکش متوجه عراق شده بود ، سلطان شاه فوراً خوارزم را مورد حمله قرارداد ولی نتیجه‌ای نگرفت .

تکش پس از بازگشت فوری از عراق برای تلافی پیمان شکنی برادرش در پایان سال ۵۸۸ هجری (یا بهار سال ۵۸۹ برابر با سال ۱۷۵۲ شاهنشاهی) بوی حمله برد و قلعه سرخس را محاصره کرد . کوتوال قلعه ، بدرالدین جقر^{۹۳} که در پنهانی با وی همدست بود بسطانشاه خیانت کرد و عده‌ای از سرداران طرفدار سلطان شاه را توقیف کرد ، سپس دروازه قلعه را بر روی دشمن گشود و شهر سرخس بدین ترتیب تسلیم تکش شد .

سلطان شاه که آخرین امیدش مبدل به یاس گردیده بود در ۴ شنبه آخر رمضان سال ۵۸۹ هجری قمری (۱۷۵۲ شاهنشاهی) از شدت غم و اندوه درگذشت .^{۹۴}

بامرك سلطان‌شاه ، یکی دیگر از رقبای خوارزمشاه از میان رفت و بالنتیجه به قدرت وی افزوده گردید .

غیاث‌الدین هنگامیکه از حسن نیت و دوستی خوارزمشاه ناامید شده بود و میدانست که بالاخره میان آنها کدورت و اختلاف واقع خواهد شد ، ب فکر بدست آوردن همدست و متفق دیگری افتاد بالاخره پیش بینی‌های وی صورت عمل بخود گرفت و کار به جنگ و ستیز

۹۳- فصیح احمد بن جلال‌الدین محمد خوافی نام کوتوال را جعفر ذکر کرده است (خوافی : مجمل فصیحی ج ۲ ص ۲۷۰)

۹۴- جوینی ج ۲ ص ۳۰-۲۷ / خواند میر ج ۲ ص ۳۷-۶۳۶ جوزجانی ج ۱ ص ۳۰۳-۳۰۲ / خوافی ج ۲ ص ۲۷۰ غفاری قزوینی : تاریخ جهان آراء ص ۱۲۱ / جوزجانی عقیده دارد که مرگ وی در اثر خوردن دارو یا زهری بوده که برای جلوگیری از شدت درد مصرف میکرده است .

رسید. غیاث‌الدین بسبب همان پیش‌بینی که کرده بود، از مدت‌ها پیش با خلیفه تماس گرفته^{۹۵} و نسبت به خواسته‌های وی - که جلب دوستی غیاث‌الدین بود - نظر موافق نشان داده بود.

خلیفه‌الناصر (۶۲۲ - ۵۷۲ هجری قمری ۱۷۸۴ - ۱۷۳۵ شاهنشاهی) طبق معمول و بنا بر روش سیاسی خلفای عباسی، که پیوسته کوشش داشتند اختلاف اندازند و حکومت‌کنند، از موقعیت استفاده کرده و پشتیبانی خود را نسبت به غیاث‌الدین اظهار داشته بود. وی حتی طی نامه‌هایی کوشش میکرد تا قرائت‌یابان را بکمک غوریان برانگیزد تا با هم و متفقا بر ضد خوارزمشاه بچنگ بر خیزند^{۹۶}

در این موقع، یعنی سال ۵۹۴ هجری قمری (۱۷۵۶ شاهنشاهی) بهاء‌الدین سام حکمران غوری بامیان، احتمالا بتحریک غیاث‌الدین و با تمایل و دستور خلیفه، دشمنی خود را با تکش آشکار کرد و بخراسان

۹۵- خلیفه‌الناصر و پیش از وی المقتفی نیز چند بار توسط دو نفر بنامهای ابن‌الربيع و ابن‌الخطیب هدیه و خلعت برای غیاث‌الدین فرستاده بودند. نامبرده نیز در پاسخ دو نفر به اسامی قاضی مجدالدین قدوه و سراج منهاج (پدر جوزجانی) را بحضور خلیفه فرستاده بود. (جوزجانی ج ۱ ص ۳۶۱ و ابن‌اثیر چاپ بیروت ج ۱۱ ص ۱۳۵ / بسبب همین نزدیکی و دوستی، سلاطین غور در روی اغلب سکه‌های خود نام خلیفه را نقش میدادند (Pool, Lane, ..., Add. IX, 5,8,9).
۹۶- همین امر سبب دشمنی بیشتر تکش با خلیفه شده و به جنگ‌هایی میان آن دو منجر گشت.

رجوع شود به راوندی ص ۴۸۵ و ۳۹۹ / جوینی ج ۲ ص ۳۲ بعد / جوزجانی ج ۱ ص ۳۰۱ / خواند میر ج ۲ ص ۶۲۸ / ابن‌اثیر چاپ بیروت ج ۱۲ ص ۱۳۵ : «فارسل الخلیفه الی غیاث‌الدین ملک الغور و غزنه یا مره بقصد بلاد خوارزمشاه.»

Siddiqi, Dr. Amir Hasan : Caliphate and Sultanate in Medieval Persia, Karachi 1969, p. 204 / Aziz, G. R. : Journal of the Pakistan Hist. Soc., vol. 23, 3 (1975), pp. 152ff.

لشگر کشید . تکش خوارزمشاه برای دفاع از خود از قراختائیان کمک خواست .

قراختائیان که درانتظار چنین موقعیتی بودند، دست بعمل زدند و ابتدا گوزگانان و نواحی اطراف آنرا غارت کرده سپس بسوی بلخ حرکت کردند . غیاثالدین خیلی مایل بود که در این موقع خطیر به سام کمک نظامی کند ولی از یک طرف بسبب بیماری سخت و از سوی بعلت نبودن شهابالدین، برادر و فرمانده سپاهش شخصا موفق به انجام کاری نشد . فقط توانست سپاهی برای تقویت نیروی نظامی سام به بلخ اعزام کند . در این میان سه تن از سرکردگان غور برای نجات بلخ از دست قراختائیان، همدست شده شبانه به اردوگاه آنان شبیخون زدند و تار و مارشان کردند .

خوارزمشاه هم که خود باعث این لشکرکشی قراختائیان شده بود، موفق نشد در آن موقع سخت به یاری آنها بشتابد . قراختائیان پس از پراکنده شدن، چون اطلاع یافتند که غیاثالدین بیمار است و خود در میدان جنگ حضور ندارد، جرات یافته به ادامه جنگ مبادرت ورزیدند ولی حریف فوج اعزامی غیاثالدین و سرداران غوری نشده دچار شکست کاملی گردیدند و به هنگام فرار و گذشتن از رود جیحون (آمودریا) تلفات بسیار زیادی نیز دادند . فرمانروای قراختائیان از این شکست و بویژه عدم همکاری و کمک تکش خوارزمشاه در جنگ خشمناک گردیده او را مورد سرزنش قرارداد و بسبب از دست دادن نیروی نظامی خود ادعای خسارت کرد .

خوارزمشاه که از اقدام خود نتیجه‌ای نگرفته بود و رقیب خود غیاثالدین را بسیار قوی میدانست، نقش سیاسی خویش را تغییر داد و بمنظور جلوگیری از خطر حمله قراختائیان ، دست دوستی بسوی غیاثالدین دراز کرده در صدد مذاکره با وی برآمد ولی

غیاث‌الدین که از تجربه‌های گذشته پند گرفته بود، به پیشنهاد و تقاضای وی ترتیب اثر نداد. از آن پس، تا سال ۱۷۵۸ هجری قمری (۱۷۵۸ شاهنشاهی)، برخورد مستقیمی بین این دو حریف صورت نگرفت و در این مدت سلطان‌غور بوسیله برادرش شهاب‌الدین (مغزالدین محمد) سرگرم ادامه فتوحات خود در سرزمین هند بود.

پس از مرگ تکش، کشمکش جدیدی میان پسرش محمد و برادرزاده‌اش هندو خان در گرفت. هندو خان تحت توجهات غیاث‌الدین در مرو و سرخس حکومت داشت.^{۹۸} هنگامیکه وی مورد حمله محمد خوارزمشاه قرار گرفت و تاب‌برایی با او را در خود ندید، به غیاث‌الدین پناه برد.

از نوشته‌های بعضی تاریخ‌نویسان مانند جوینی چنین برمیآید که تکش در ۱۹ رمضان ۵۹۶ هجری قمری (۱۷۵۸ شاهنشاهی) در گذشته و محمد خوارزمشاه در شوال همان سال بتخت سلطنت جلوس کرده است. پس در این صورت جنگ وی با هندو خان بایستی در این فاصله رخ داده باشد.

غیاث‌الدین هنگامیکه هندو خان از وی تقاضای کمک کرد، وقت را غنیمت شمرده پشتیبانی خود را با اشتیاق اعلام داشت. محمد خوارزمشاه بوسیله اعزام سفیر کوشش کرد تا از کمک غیاث‌الدین

۹۷- جوینی ج ۲ ص ۴۶/خوافی ج ۲ ص ۲۷۶/خواند میر ج ۲ ص ۶۳۸/

جوزجانی ج ۱ ص ۳۵۹/غفاری ص ۱۲۱

۹۸- جوینی ج ۲ ص ۵۰- توضیح آنکه ملک‌شاه فرزند ارشد تکش در زمان

حیات پدر مرده بود و هندو خان پسر او بوده است. برای اطلاع بیشتر درباره هندو خان ر ک :

به هندو خان ممانعت کند و او را با خود همراه سازد تا بتواند از عهده رقبای دیگر خود نیز برآمده با خیال راحت بسلطنت خوارزم ادامه دهد^{۹۹}. ولی غیاث الدین چون محمد خوارزمشاه را آنچنان نیرومند نمیدانست، پیشنهادش را نپذیرفت بلکه میل داشت که حتی المقدور از خاموش شدن آتش آن اختلاف جلوگیری کند تا همیشه بهانه‌ای در دست داشته باشد و بتواند در امور سیاسی خراسان دخالت کند.

غیاث الدین برای اجرای نظریات خود و پیشروی در خراسان از برادرش شهاب الدین خواست تا به غور بازگردد و بلافاصله پس از ورود وی بسوی خراسان حمله آورده نیشابور^{۱۰۰} را در ماه رجب ۵۹۷ هجری قمری (۱۷۵۹ شاهنشاهی) در محاصره گرفت و پس از مدتی زد و خورد بشهر وارد شد. علی شاه پسر تکش حکمران نیشابور وعده‌ای از بزرگان خوارزم که در شهر بودند به اسارت درآمدند و

۹۹- بغدادی: التوسل الی التوسل ص ۱۶۶/ جوزجانی ج ۱ ص ۳۶۰ نویسنده مزبور حکایتی ذکر کرده مینویسد که محمد خوارزمشاه به غیاث الدین پیشنهاد کرده بوده است تا او را بفرزندی قبول کند و مادر او را برای شهاب الدین بزنی بگیرد (؟) (رک جوزجانی ص ۳۰۷ و ۳۶۰)

۱۰۰- جوینی بجای نیشابور همه جا شادیاخ ذکر کرده است. توضیح آنکه شادیاخ در آن زمان محلی بوده است نزدیک نیشابور که در موقع تاخت و تاز غزها، که به اسارت سنجر و خرابی نیشابور منجر شد بیشتر مردم شهر به آن محله رفته آنجا را آباد کردند. محله شادیاخ در زمان طاهریان بصورت باغی بوده است و بالاخره کم کم یکی از بزرگترین محلات نیشابور و سرانجام مرکز ایالت مزبور شد. متأسفانه این محل در زمان حمله قوم وحشی مغول بکلی خراب گردید. (رک لسترنج، سرزمینهای خلافت شرقی ص ۱۲-۴۱۱). بگفته بهاء الدین محمد بن حسن بن اسفندیار کاتب غیاث الدین و برادرش شهاب الدین بزیارت روضه حضرت رضا (ع) رفته‌اند (تاریخ طبرستان ص ۲۰۱) همچنین رجوع شود به جوزجانی

ج ۱ ص ۳۶۰-۳۵۹/ جوینی ج ۲ ص ۴۹-۴۸/ خواند میر ج ۲ ص ۶۰۶

بعنوان اسیر جنگی بهرات فرستاده شدند . سپاهیان غیاث‌الدین به هنگام ورود بشهر خود سری و شروع به چپاول کرده بودند ولی غیاث‌الدین فوراً آنها را از این عمل منع و مجازاتشان کرد .

جوینی در مورد جلوگیری از غارت شهر بحثی بمیان کشیده و در مورد نظم و انضباط سربازان چنین نوشته است: «... ضبط لشگر بغایتی بود که هر کس در آن حالت هر آنچه داشت بینداخت ... » غیاث‌الدین پس از چندی به اوضاع شهر سر و صورتی داد و ضیاء‌الدین محمدایی علی شنسبانی، پسر عمو و دامادش را بحکومت نیشابور منصوب کرد و خود به هرات بازگشت .^{۱۰۱}

غیاث‌الدین در سال بعد یعنی ۵۹۸ هجری قمری (۱۷۶۰ شاهنشاهی) بسوی مرو^{۱۰۲} حرکت کرد و آن شهر و نواحی اطراف آنرا نیز بمتصرفات خود افزود آنگاه نصیرالدین محمد خرنک را بحکومت مرو گماشت و بلافاصله شهرهای سرخس، نسا و ابیورد را نیز بزیور فرمان خود در آورد سپس ملک تاج‌الدین زنگی پسر عم خود را مامور انتظام و حکومت ایالت سرخس کرد و خود بهرات بازگشت .^{۱۰۳}

غیاث‌الدین مادام که در هرات بسر میبرد برادرش شهاب‌الدین را مامور کرد تا به قهستان رفته و آن صفحات را آرام نماید. از آن

101— Journal of the Pakistan Historical Society, vol. III, July 1975, Part III, p. 154.

و جوزجانی ج ۱ ص ۶۰-۳۵۹ / جوینی ج ۲ ص ۹-۴۸ / خواند میر ج ۲ ص ۶۰۶-۱۰۲ . جوینی فتح مرو را پیش از پیروزی نیشابور ذکر کرده و ابن اثیر بجای مرو به فتح پنج ده و مرو رود اشاره کرده است، ولی این دو محل مدتی قبل، یعنی در زمان سلطان‌نشاہ، بدست غوریان افتاده بوده است . (جوینی ج ۲ ص ۴۸ و ابن اثیر چاپ بیروت ج ۱۲ ص ۱۷۳)

۱۰۳- جوزجانی ج ۱ ص ۳۶۰ / خواند میر ج ۲ ص ۶۰۶ / جوینی ج ۲ ص ۴۸

پس چندبار میان سپاهیان غور و خوارزمشاه کار به جنگ و زد و خورد کشید ولی تغییرات مهمی در وضع سیاسی خراسان و غور بوجود نیامد.

غیاثالدین در روز چهارشنبه بیست و هفتم جمادی الاول سال ۵۹۹ هجری قمری (۱۷۶۱ شاهنشاهی)، پس از ۴۳ سال فرمانروایی به سن ۶۳ سالگی در هرات درگذشت.^{۱۰۴} جسد او را در جوار مسجد جامع هرات که از بناهای وی^{۱۰۵} بود بخاک سپردند.



۱۰۴- خواندمیر ج ۲ ص ۶۰۵ / ابن اثیر چاپ بیروت ج ۱۲ ص ۱۸۰ بعد / جوزجانی ج ۱ ص ۳۶۱ / غفاری ص ۱۴۱ / حمدالله مستوفی : تاریخ گزیده ص ۴۰۶ / خوافی ج ۲ ص ۲۷۸ (سه مأخذ اخیر الذکر تاریخ وفات غیاثالدین را اشتباه ذکر کرده‌اند.) همچنین ر ک

Central Asiatic Journal, vol. III, p. 130—1.

این بنا در زمان مغول خراب شد و بعدها در سال ۱۳۰۶ میلادی بفرمان غیاثالدین کرت بازسازی و مرمت گردید.

۱۰۵- بکری، سید محمد معصوم : تاریخ سنه (تاریخ معصومی) بمبئی

۱۹۳۸ ص ۳۳ / Auboyer, S. 61